

تأویل حقیقی که در مذهبشان است امساک نموده مطلب را بدین لباس تحویل میدهد آقای محترم قربان شما خودتان عارفید میدانید آفتاب در آسمان چهارم و ماه در آسمان اول! هرگز بهم جمع نمیشوند

پس یقین است که جمع شمس و قمر معنی دیگری دارد پس دست بحدیث و آیه زده یکمشت حدیث بحار و اخبار معینم تحویل میدهد که مقصود از شمس محمد است ص و مراد از قمر علی است (اینگونه اخبار وجود دارد ولی نه بر مراد بهائیان) شنونده میگوید بسیار خوب اینها را دیده و شنیده و آنگاه که شمس نبوت حضرت رسول ص و قمر ولایت حضرت امیر علی ع است چنانکه در تفسیر « والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها » امام می فرماید (الشمس محمد وال قمر علی لماتلی محمداً) اینجا وجه مبلخ بیواد از هم باز میشود که آنچه را او نشنیده بود مبتدی یاد داد و یکوسیله دیگری برای مغالطه او پیدا شده فوری دست باو میدهد و شاید زوی او را میبوسد و میگوید قربان شما. شما اقیانوس علم و اطلاعید! باز مبتدی میگوید بسیار خوب حالا مطالب را بفرمائید که چگونه در قیامت و قیام باب جمع شمس و قمر تحقق یافت میگوید این خیلی روشن است که نام مبارک نقطه اولی علی محمد بود اینست معنی جمع و شمس و قمر که نام علی و محمد باهم جمع میشود! مبتدی فرزانه از این فسون و فسانه دیوانه میشود که اولاً کلمه شمس مقدم است و اگر با اجتماع این دو اسم هم قناعت کنیم باید محمد علی باشد نه علی محمد ثانی آنکه اگر این از اشراف قیامت و علائم ظهور باشد از موقع نزول این آیه تا یومنا هذا باید روزی هزار قیامت قیام کرده باشد زیرا در هر روز هزار نفر متولد شده که بنام محمد علی و علی محمد نامیده شده ثالثاً این اجتماع اسم است و خدا نفرموده است که اسم شمس و قمر باهم جمع میشود بلکه ذاتاً جمع شمس و قمر را از اشراف قرار داده این چه وهم سخیف و سخف یاوه است که فقط باینکه اسم مولای شما علی محمد بوده این را از اشراف ساعت پندارید و او را مهدی موعود انگارید؟!

بدیهی است مبتدی عاقل از همین سخن پایه فهم و استدلال اهل بها را تشخیص داده با فراتر میگذارد پایدی خود را عقب میکشد اگر پای مجادله فشرده باز حکایت خاتمه دادن بصحبت است و وعده مجلس دیگر و در بستن و محفل را تعطیل کردن و در حق چنین مبتدی سخن دیگر هم

اضافه شده بقاصده یکروز بتمام مجامع بهائیان خبر میرسد که زنهار از فلان شخص احتراز نمائید که ازلی است زیرا میترسند این شخص خالق مطلع پای مباحثه بفشارد و بعضی از ساده دلانی را که حضرات بنیرنطقه بوده اند برگرداند چنانکه هزاران بار این مطلب حاصل شده که بر اثر صحبت شخص مطلع دانشمندی چند نفر از دام بهائیت رسته اند و چون حربۀ برای گوش ندادن بسخن مطلع مؤثر تر از حربۀ اتهام بازلی بودن نیست تا مبتدی مطلع از طرفی در بین سایر مردم متهم شود و از طرفی بهائیان از او فرار کنند و سخنان مؤثرش را نشوند لذا هر بهائی مأمور میشود که بهائی دیگر این سخن را ابلاغ نماید که فلان آقا ازلی است و اگر آن شخص خودش متنفذ شد و رفت و سودای برگردانیدن کسی را نداشته و یا لایق ندید قضیه را که تعقیب کند همگی مسرور شده اگر هم کسی پرسید که چه شد؟ میگویند (کانهم حمر مستنفره فرت من قصورة) یعنی در میدان مباحث حضرت مبلغ (بزدانی بت قاجار) تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و بوجهل وار حق را شناخته بانکار پرداخت در اینجا شق سومی دارد که عمده است و باید در آن مداقه کامل بعمل آورد شق سوم اینست که مبتدی یا واقعاً ساده و جاهل و بی خبر است یا اصلاح خود را بر این می بیند که برای انجام مقاصد سری خود خویش را بیلاحت زند و جای مهر و مهری در این بساط بگذارد در هر صورت يك حالت موافقی از او بروز میکنند و شب دیگر یا هفته دیگر گرم تر او را می پذیرند تا وقتیکه او را از جامعه جدا کرده کاملاً بنحود منضم ساختند (اگر چه این یکی چندین سال است اتفاق نیفتاده بلکه بالعکس هر سالی چند نفر از جامعه ایشان جدا میشوند) مجملآیه جمع الشمس والقمر پس از معرفت آن شخص که گاهی زود یعنی بعد از یکی دو سال از تصدیق اوست و گاهی دیر مانند آواره بعد از هشت و نه سال شروع میکند بتأویلات عدیده ظاهر کردن و تأویلات آن تا حدی که نگارنده دیده و شنیده است بقرار ذیل است :

اول

در حیف از حاج میرزا حیدر علی اصفهانی صاحب کتاب دلائل العرفان که پیره مبلغی بود سه ساله بود و بهائیان او را پرستش میکردند که او ۱۳ سال در حبس سودان مانده دید ظاهراً بنام بهائیت و باطناً بر اثر کشف

خیانت و تصرف در سیاست و گرفتار شدنش در باب عالی و گسیل شدنش بسمت سودان شبی پرسیدم راستی ما معنی جمع الشمس والقمر را نفهمیدیم؟ آنچه را در توفیق اسم علی و محمد بیان میکند چسبنده نیست و بعلاوه این دلیل میشود بر حصر در ظهور باب شما ~~حک~~ عقیده دارید باب مبشر بهاء بوده و خودش اهمیتی نداشته چرا باید مزده ظهورش در قرآن باشد و در حق حضرت بهاء الله نباشد؟ گفت ما اینها را برای مبتدیان میگوئیم که بگویند شمس معمدی و قمر علوی را معتقدیم و حق میدانیم ولی در حقیقت مصداق این آیه در حق جمال مبارک بهاء و طاهره (قره العین) است و این جمع شمس و قمر در سفر بدشت تحقق یافت (در حمام!)

وقت دیگر گفتنش بعضی از احباب مصداق آیه جمع الشمس والقمر را در حق طاهره و قدوس ظاهر دیده میگویند در سفر بدشت این دو تن عدیل هم بودند در کجاوه و ملا باقر حروف حی زمام استر کشیده اشعاری میسرود که مفهوم آن جمع الشمس والقمر بود گفت این صحیح است ولی چون ما برای عظمت جمال مبارک باید اذله پیدا کنیم که از لیمه ارامعاب سازیم بهتر است این آیه را در باره جمال مبارک تعبیر نمایم زیرا شمس حقیقت ایشان بودند و قدوس مقام شمسیت را دارا نبود بلکه او قمری بود که حول دایره شمس حقیقت (باب) گردش میکرد! باز در اندیشه شدم که اگر قدوس قمر بوده و باب شمس حقیقت در کجا این شمس و قمر با هم جمع شده اند و چرا میگویند قره العین شمس بود و قمر قدوس که با هم بر سر استر جمع شده اند (یعنی هم کجاوه بوده اند) و بالاخره یکجا شمس مذکر است و یکجا مؤنث یعنی یکجا قره العین شمس است (مؤنث) و قدوس قمر (مذکر) و یکجا بهاء شمس است (مذکر) و قره العین قمر است (مؤنث) ولی همه اینها از سادگی منت بود و بی اطلاعی و بعداً که در امر مبارک بمقام جمال رسیدم دیدم اینها اثر نقص فکر و نظر کوتاه ما بوده چه جمع شمس و قمر بلکه قمر و قمر هم بکرات واقع گشته و بدان هم استدلال شده و ما بی خبر بوده ایم و البته آیه در دست خودمان است هم به علی محمد باب استدلال میکنیم هم بجمع شدن شمس جمال طاهره با قمر وجود قدوس در سفر بدشت هم بجمع شدن شمس جمال بهاء الله جل ذکره و ثنائیه بقول (غنائم) با قمر وجود قره العین در حمام هم در مقامی جمع قمر با قمر محل استدلال نواند شد ولو اینکه منصوص است (که آیا نستعینی از نذکر حکم القلمان) باری برای

هر فردی از از باب خاصه مبلغین عالیجناب این آیه مصداق پیدا کرده و همه الحمدلله شمس و قمریم! چنانکه در خانه آقا محمد جواد فرهادی در قزوین بر حاجی امین اعتراض شد (۱) او گفت چه میشود که من هم با خاندان این مؤمن پا کدل مصداق این آیه شده باشم که و جمع الشمس والقمر ولی مضحك است که خود حاجی امین بر سید اسدالله قمی اعتراض کرد بر سر آن ترك پارسی گو (تقی نام غیرمتقی که در جلدهای قبل اشاره شد سید اسدالله باشوخی و خنده گفت جناب حاجی امین مگر آیه جمع الشمس و القمر را خودتان در قزوین استدلال نکردید؟ گفت اما جمع القمر و القمر نبود!

توفیق بین هزل و جد

صورت حال چنین مینماید که اینگونه سخنان متضمن يك لطائف ادبی و مطایبات فارسی و عربی بوده و مدرك و ملاك برای معرفت يك قوم و اساس یکمذهب نتواند شد حق هم اینست که در بیشتر مواقع آن گونه سخنان از در هزل ادا شده و راستی در هر گفتار مراد این نبوده که آیه تاویل شود مگر اینکه اینگونه شوخیها برای رئیس و دعاة يك مذهب بیورد است خصوصاً اگر مصداق جدی هم در بعضی جاها پیدا کرده باشد بلکه باید گفت اگر فی الحقیقه بهمان شوخی هم قناعت شده بود باز معایب بسیاری را در برداشت چنانکه معایب آن دیده شده که در افراد ساده لوح اثر بخشیده و نتیجه آن شده که هزاران عمل نامشروع بنام شتون و حدود مذهبی مجری شده و میشود تا بعدی که نگارنده در مدت نه سال اخیر که کاملاً محرم اسرار شده بود در هشتاد و چهار مورد مصداق جمع الشمس والقمر بدان معنی که حضرات بعضی را بطور شوخی و بعضی بطور جدی تاویل میکردند با حواس ظاهره خود احساس نموده است و یقین کرده است که اگر از ابتداء هم شوخی بوده کم کم صورت جدی و عملی بخود گرفته زیرا بشر هرچه را بهوی و هوس نزدیک است بقدری زود طرف قبوالتش واقع میشود که يك کلمه شوخی برای مدرك شدن آن کافی است خصوصاً اگر آن شوخی از زبان بکنفر نمایند یا رئیس مذهبی صادر شود و حتی اگر بدانند مزاح بود او برای اجرای مقصد خود حمل

بر جد مینماید پس شوخی آن هم مدرك میشود برای سوء مبادی و سوء
 تعلیم و سوء اداره يك امر اعم از مذاهب یا امر دیگری از امور
 اجتماعی تاچه برسد باینکه هزاران عمل سوء دیده شده باشد که حتی استدلال
 بر محسنات آن شده است و با قیاس باعمال و عقاید ظاهره و قدوس و
 عنوان کسر حدود مقیاس گرفته شده باشد چنانکه خود نگارنده پس از
 آگاهی بر اعمال مبلغین عموماً بدون استثناء و اطلاع بر روش و رفتار میزبانهای
 ایشان و محرمیت کامل در طی یکی از مواقع عشتاد و چهار گانه نهانه از
 مبلغ پرسیدم که آیا این تأویلات عملی که بر آیه کریمه (وجمع الشمس والقمر)
 ظاهر میشود جزو اصول مذهب و مورد رضای جمال مبارک است یا امری
 خود سرانه و جزو معاصی و یا اقلاً مجهول الحال است؟ پس از آنکه از این
 سؤال اظهار حیرت و کراهت کرده گفت ما شما را آگاه تر از اینها می
 دانستیم و تصور خشکی و تقدسهای بی مورد در حقان نمیگردیم و او را
 قانع کردم باینکه من زاده اسلام و اینگونه امور در نظرم قبیح مینماید و
 نسبت بشما که زاده این امرید و پرورده بهائیت و مطاع براسرار و جزئیات
 آن مبتدی و کم اطلاع و باید حقیقت هر چیز را دانسته با فراغت حسال
 و بال بدون وسوسه نفس و خوف و هراس ره پیمای آن مرحله شوم گفت چیزی
 که میدانم این است که بعضی امور گفتنی نیست و فهمیدنی است زیرا از
 گفتن آن فساد زاید و از نپختن صلاح بیاید و برهان بر این قضیه آنکه در
 ابتدای امر که جمال مبارک در بغداد تشریف داشتند شیخ وفا که نخستین
 مبلغ باصفا و جان نثار آستان بهاء بود بی حکمتی کرد و ببر جارسید خواست
 تأویل آیه و جمع الشمس والقمر را عملی سازد حتی بعضی خاندانها گفت که
 من از طرف جمال مبارک مأذون بلکه مأمور این کارم؛ چون در میان هر
 قوم اهل غیرت و تعصب هم پیدا میشود خصوصاً کسانی که تازه اند و هنوز
 شجره ایمان و ایقان در وجودشان ریشه نبرده و از عقاید سابقه دل نبریده اند
 لهذا بعضی از آنگونه احباب تازه کم اطلاع شکایت نزد جمال مبارک
 بردند که این مبلغ چنین میگوید و چنان میکند جمال مبارک فرمودند
 شما بروید من او را نصیحت میکنم سپس جمال مبارک شیخ وفا را صدا
 کرده فرمودند هر چند حضرت ظاهره و قدوس سد بزرگی را شکستند
 ولی باید تخمه را آهسته چنان شکست که صدا نکند زیرا اگر صدای تخمه
 بگوش کسی خورد خواهند گفت کارزدای کرده که صدای تخمه شکستن خود را

بگوشها رسانده از آن بعد رویه بدست مبلغین آمد . آنگاه همان مباضه ماهره باهره گفت شما دیدید که باز هم در این دوره بسبب بی حکمتیهای فاضل فروغی و حضرت ایادی ؛ (ابن ابهر) چه فسادى در یزد و اصفهان تولید شد و جان صد نفر احباب فدای اعمال آنان گشت ؟ مجملاً از بیان کثیرالبرهان آن امة الرحمان (کنیز خدا) و فائزه بلقاي سبحان ؛ (يا شيطان) دانستم که جمع شمس و قمر بلکه قمر و قمر ذاتاً در کیش بها مذموم نیست و اگر مذهبی هست فقط در اشاعه و نشر آنست و باید از این جهت آسوده و فارغ نشست .

رفع شبهه

در اینجا ممکن است شبهه عارض شنونده و خواننده شده بگوید اینها سخنان اتباع و افراد است و ممکن است زنی برای فیض و فوز خویش این سخنان را ساخته و گفته باشد و یا مبلغی که گرد بیابانها گشته و از هر لذتی دور مانده این ترهات را بگوش مردمان ساده لوح خوانده باشد یا فرضاً او يك مزاحی کرده و بعضی شهوت پرستان یا ساده لوحان هزل او را جد گرفته باشند لذا دفعاً الهذه الشبهة عرض میکنم نه تنها مبلغین آنگونه استدلالات را بطور شوخی و جدی کرده اند تا ما این احتمال را بدهیم بلکه ما بگوش خود هزاران از این قبیل شوخیهای آمیخته بجدی از عبدالبهاء شنیده و جدی آنرا عملاً در این چندساله از ولی امرش شوقی دیده و شنیده و هر احتمالی مرتفع شده اساس مذهب بها را بر اعمال و اخلاقی تشخیص داده ایم که در تمام دنیا نزد همه ملل مذموم است حتی از تاویلات جمع شمس و قمر زیاده استقراب نکرده ایم که از تاویل جمع قمر باقمر بی نهایت حیرت و وحشت و دهشت برای ما حاصل گشته است چه اول بطبیعت نزدیک و ثانی از غریزت دور است .

پس برای نمونه حکایت ذیل را که شاید صد نفر در طهران شنیده و اطلاع دارند ذکر مینمائیم و صدها نظیر آنرا مسکوت میکنیم .

باز هم سید امدالله قمی

اولاً حیثیات سید امدالله قمی را باید شناخت . او سیدی بود از کفاشهای قم که در اوایل طالع بهاء از فرط عسرت فقط برای اینکه هفته یکشب یلو بخورد باهفت نفر بایی قم که در کمال ستر بودند رفیق شد کم کم

مردم فهمیدند و کفش از او نخریده بهم سفارش میگردند که کفش از این سید بایی
 نخرید که نهجس است متدرجاً روز گارش پریشان تر شد و بالاخره کتکی میل
 کرده از قم فرار کرد چون اندکی سواد فارسی داشت بایبهای طهران او را توجه
 کرده پرورش دادند و بتدریج سوادش کاملتر شده طبع شعری هم داشت و رفت
 بمکا و در آن موقع خیلی رؤسای بهائی محتاج به رواج و ناطقی بودند که امرشان
 را اشاعه دهد و همان قدر سواد فارسی راهم کافی میدانستند برای تبلیغ بلکه
 امروز همان طور است حتی بی سواد هم مانع تبلیغ ندانسته و نمیدانند چنانکه
 چند نفر مبلغ بیسواد داشته و دارند بلکه باستانهای میرزا ابوالفضل و یکی دو
 سه نفر دیگر سایر مبلغین ایشان بیسواد بوده و متدرجاً بر اثر خواندن کتب حضرات
 و مسافرت و معاشرت اندکی با اصطلاحات آشنا شده اند مانند میرزا حسن نوش
 آبادی که نگارنده از سن دوازده سالگی او که نوی را با همان قبای کرباس بلند
 عقب گاو و الاغ ارباب آقا در نوش آباد سگاشان دیده تا کنون
 می شناسند و سر سرز امیرزا عبدالله مطلق که حتی عبدالبهاء در لوحش
 میگوید میرزا عبدالله مطلق مطلق العنان است یعنی افسار گسیخته و خود دوست
 و بقدری فسق و فجور از او سرزده که فقط زنان بهائی یزد او را بر اثر همان
 فسوقش بخلوص ایمان میشناختند و مردان خود را بر پذیرائی او و ادار
 می کردند و اگر اندکی فهم در و مردانشان بود اقلامی فهمیدند کسیکه
 مولایشان او را مطلق العنان خوانده نباید بخانه و لانه خود معرم برود دختر
 وزن و بچه خویش ساخت ولی افسوس که پروردگان مهدبایت جز الفاضلی که
 در مدح بهاء اداء میفرمود هیچ چیز را مدارک حسن و سوء اخلاق و صدق و کذب و علم
 و جهل کسی نمیدانند !!

مجملاً از موضوع دور شدیم سید اسدالله قمی مبلغ شد و پس از یکی
 دو سفر تبلیغی باز گشت بعمار مأمور تدریس و تعلیم شوقی افندی دوازده ساله شد .
 این سید اسدالله کذائی است که در سفر امریکا با میرزا احمد سراب
 و میرزا محمود زرقانی در رکاب ارباب خود (افندی) بودند . حالا آمدم
 بر سر مطلب مکرر سید سیدالله در طهران حکایت ذیل را گفته است و اگر
 حاشا نکند بیش از صد نفر آن را شنیده اند ولی خوشبختانه اگر همه انکار کنند
 آقای نیکو و آقای صبیحی و آقای میرزا صالح مراغی و آقای شهاب فردوسی
 که اغلب ایشان در عکس صفحه مدیده میشوند هر کدام شنیده باشند آن را
 انکار نخواهند کرد و شاید آقای نیکو و بقم خود هم بنویسند .



آقایانی که در گراور صفحه قبل دیده میشوند که در وسط سید اسدالله قمی است بالای سرش آقای شهاب فردوسی از یمن شخص آخر آقای صبغی از یسار آقای میرزا صالح مراغی و محمدخان پرتوی هم پهلو سید اسدالله است اگر چه مقصود از درج این سه نفری سید اسدالله است ولی ضمناً روحیات عکس‌هایی که بهائیان انتشار میدهند شناخته میشود چه در این عکس فقط کسی را که بی‌بهایت میشناسیم دو نفر یهودی و یک نفر نظامی است باقی تماماً مردمان دینا برگشته و زنده شده اند سید اسدالله که مرده است سه نفر برگشته علنی هم در این عکسند که عبارتست از آقایان صبغی و شهاب و آقا میرزا صالح محمدخان پرتوی هم سرأ از همه بیدار تر است و صورتاً خوابتر اما نظامیان هم فقط حبیب‌الله خان مدبر را میشناسیم که بهائی است و بقیه را نمیشناسیم چنانکه از یهودیهای ایستاده هم برادر اسحق انور از اغنام تمام عیار است هر جای دیگر هم عکس کروبی دیده شود همین حال را دارد و چنانکه بعداً معلوم شد یکی از نظامیان که در عکس دیده میشود آقای کاوه است که بعنوان عروسی دعوت شده بودند و بحیله عکس در بین بهائیان واقع شده و بعداً ایشان ناچار شده اند تبرئه خود را بوسیله جرائم و کشف الحیل انتشار دهند و داده اند :

اکنون از حکایت سید اسدالله و هتل بسبب فوت آنسید و تغییر مقتضیات صرف نظر کرده زیر عنوان پائین موضوع خود را آغاز و انجام میدهم .

کلمات بهاهم متشابه شده !

میرزا خدیامی که بر اثر مطالعه کتب دیگران راهی برای تاویل جست و هر تاویل ناروا بر متشابهات قرآن بست اخیراً کلمات خودش را هم میرزا عباس و اتباعش با اینکه ممنوع بودند مورد تاویل قرار دادند و بعداً کلمات میرزا عباس را شوقی و مادر و عمه اش تاویل بردند و عنقریب حرفهای پاوه شوقی هم مورد تاویل خواهد شد !

اما این نکته مهم است که چون میرزا دید خودش آیات قرآن مجید را تعریف و تاویل کرد و مورد قبول مریدانش شد اندیشه کرد که فردا کلمات خودش هم مورد تاویل شود لذا در کتاب اقدسش نوشت هر کس بغیر ظاهر معنی و تاویل نماید بر خطا رفته و ...

مگر اینکه اولاد و اتباعش اعتنا نکرده هر سخن او را تاویل کردند و بهر راهی خواستند رفتند گاهی میرزا عباس بر مراد خود تاویل کرد و گاهی میرزا

محمد علی و گاهی مبلغین ایشان مثلاً اگر کسی بگوید حرکات و رفتار شما با مخالفین مخالف گفتار بهاء است چه او عاشق و امع الادیان گفته و شما ترک معاشرت کرده حتی دوری از مخالفین را واجب شمرده اید از اتباع ازل دوری میکنید از اتباع محمد علی فرار مینمائید میگویند اینها جزو اهل ادیان نیستند میگوئیم آیا پرستان هم جزو ادیان نیست چرا میرزا عباس مدرسه پرستان را بر شما حرام کرده ؟ و چرا شما بحرف او اعتنا نکرده اولاد خود را به مدارس پرستان میگذارید اگر نترسند میگویند خیر پرستان جزو ادیان نیست ! چنانکه هر جا نترسیدند گفتند روس جزو دول و حکومت نیست ! و اخیراً تصریح کرده اند بر اینکه جز دین بهاء دینی نیست و هر کس از آن گذشت اهل دین نخواهد بود !!!

بهاء میگویند شدر حال برای زیارت قبور جایز نیست بهائیان میگویند جایز است و بدان عمل کرده هر کدام بتوانند بعکا و حيفا سفر میکنند برای زیارت قبر باب و بهاء و عبدالبهاء و هزار تأویل بیمعنی بر سخن بهاء می بندند بهاء میگوید قد حرم علیکم حمل آلات الحرب الا حین الضروره الخ یعنی جز در موقع ضرورت حمل آلات حرام است بهائیان حرمت آلات حرب را فقط برای راحتی خود معتقد شده استثنای الا حین الضروره را از آن برداشته اند و همین سبب شده است که هر جاتوانسته اند از نظام و وظیفه فرار کرده دیگران را هم فرار داده اند و عامل عمده این فرارها محافل روحانی بوده ویژه محفل طهران تحت ریاست شعاع علانی و عبدالحسین نعیمی که رعایة اختصار را از اسامی فرار دهندگان و فرار کنندگان میگذریم و بمطالب مهمتر میپردازیم .

این را باید جدا ذکر کرد

بهاء در لوح بشارات و اشراقاتش میگوید (قد رفع الله حکم الحد فی اللباس واللعی) یعنی خدا در این ظهور ! حکم حد را از لباس و ریش برداشته که هر کس هر لباس خواهد پوشید و ریشش را بهر گونه خواهد بگذارد یا بسترد . اولاً از همه اهل دنیا میپرسم در کدام کتاب و شرع و آیه و حدیث برای لباس مردم حدی معین شده بود که آقای بهاء الله آن حد را مرتفع کند ؟ ثانیاً آن حدی که او مرتفع کرد چه اثری بخشد و چه تفاوتی در ریش و لباس مردم حاصل شد ؟ از بس ذکر ریش و لباس اهل بهاء و کتاب و سنت ایشان مهوع است اختصار اولی .

بازی سخن بر سر متشابهات بود ، بهاء میگوید (اوراق اخبار طیار

دردین بهائی نور نیست حقیقت نیست عشق و جذبه نیست اعضای معقل
روحانی طهران شب همه شب باده گساری میکنند و لب بر لب گلرخان اجنبی
میگذارند و اگر یک بهائی بدبخت از گرسنگی بمیرد اعتناء ندارند و با اینکه
میدانند ایراد تمام مردم بر اعمال و افعال ایشان بسیار است قدرت اینکه
ترك اعمال ناشایست خویش نمایند ندارند زیرا روح قدسی دردین بهائی نیست
همه حریص بر جان و پول اند و اندك قدرتی بر تحصیل حال انقطاع ندارند همه
بیدین در باطن ولی برای مقاصدی از دنیا بنام بهائیت دور هم جمع شده اند و
همگی بلعن دلپذیر آقای رستگار (۱) مناجات میخوانند .

خوب دقت کنید در این دنیای حاضر حرف حساب شما چیست اگر تعالیم
بهائی را بزرگ میدانید اینها از پیش گفته کارل مارکس آلمانی است که بسیار
زیباتر از شما گفته اند و عقلا هم پذیرفته اند و (شربوا بها من قبل ان یخلق
الکرم) اگر نازتان با اخلاق و صفات است خدا گواه است که در میان شما نیست
اگر اعتبارتان به علم و معرفت است بجهان خودم که از جواب يك سؤال عاقلانه
ها جزید و دیگران جز شوخی و شخص شما جز تغیر جوابی ندارید. حق در عالم ساری
و جاری است اگر دیده شما روشن باشد و مثل خدنك سوار پادهران است
ولی ادراکات شما که بیست هزار بهائی (ارزن و مرد و بچه و راست و دروغ
که خودتان احصائی برداشته اید و پنج کروم میدانید بر خرهای لنك است
از گربه همین گوش و دمی هست ترا باقی همه عنكبوت را میماند

میدانم خیلی تند و تلخ خواهید شد و خیال خواهید کرد من در خرابی
امر الله میکوشم نه نه من ساکنم و ابدأ در اینچاها حرف نمیزنم ولی میل کردم
بشما که از طالبین خدائید و مایل بکشف حقیقت چند کلامه بنویسم که با حرف
حسابم بشنوید و یا حرف مقرون بحساب جواب دهید که من بفهمم که با
این جمع قلیل چگونه شرق منور است غرب معطر است شمال معتبر است جنوب
مشك از فراست و ندای یا بهاء الاهی باوج آسمان بلند است (۲) این خبر هادر
کجا است که ببینم و بدانم اگر اغفال نیست بگوئید بهائی درد دنیا چه قدر است
و در کجا است (۳) و آیا همه اینها بیان خواننده و تقطه الکاف که تاریخ حقیقی

(۱) میرزا نصرالله طالقانی در اداره خالصجاب و مالیه طهران

(۲) اینها کلمات عباس افندی است که برای اغفال مردم در هر لوح

تکرار کرده .

(۳) ۱۶ میلیون است ولی در جابلسای جدید است !

ظهور باب است دیده اند یانه !

آقای فاضل:

تا این صفحه قبل از ملاحظه کشف العیال نوشته ام اینک که کشف العیال را خواندم بیشتر متأثر شدم که چگونه عبدالبها شخص بی خبری بوده است و چگونه مایه چاره های ایرانی احمدق اورا خدا و مظهر خدا تصور میکردیم من خوب نمیدانم که در کشف العیال پاره اسرار افشا شده است ولی خوب هم نمیدانم اینکه در مردم در خواب گران و زیر بار موهومات باشند امیدوارم شما و باقی ارباب فضل که در بین بهائیان هستند من بعد دیگر بیدار شوند صاحب کشف العیال گرچه خیلی خارج از نزاکت شده است ولی رؤسای بهائی هم شایسته اند زیرا درباره ایشان خیلی خارج از نزاکت شده بودند .

جناب فاضل بنده شما قول میدهم که مذهب بهائی در حال احتضار است اگرچه شما ناچارید زیرانان شما در دست این قوم است ولی حیف مقام قدس و تقوای شما که در چنین اشتباه بزرگی باشید . این مشروح تنها برای حضرتعالی نیست برای آقای مصباح هم هست که بخوانید و جواب بدهید که چرا این دروغ در میان بهائیان در باب عده جمعیت تا کنون معمول بوده و هم در الواح عبدالبها .

و این تناقض از ابتدا تا انتها چیست و جواب کشف العیال چه دارید و این مکر و فریب چه عاقبتی دارد اینم مطالب را بجزله نوشته ام و گرنه منم کتابی نوشته و مینویسم و در جرائد نشر خواهم داد و بدانید که عنقریب صداهای بسیار بلند خواهد شد .

من نمیدانم بیفکری جناب بها و عبدالبها را چگونه مقیاس بگیرم که با آن همه مفاسد که در آثارشان است چگونه این دعاوی بزرگ کرده اند و از افتضاح خود نترسیده اند این از نهایت کم عقلی و بلاهت است و از کمال دنیا پرستی و بلاهت است و از کمال دنیا پرستی و شهوترانی است که برای دنیا و مال دنیا کسی اینگونه دعاوی نموده مردم را گمراه نماید ماغریک بر بک الکریم میگویند بر خداست باطل را رسوا نماید رسوائی از کشف العیال چه بالاتر که یک مبلغ رسمی سی ساله نوشته است تا کنون برای کدام مذهب باطل چنین اتفاقی افتاد چه رسد بحق که است فکر روشن و عقل روشن که مطلب از آفتاب روشنتر است
مخلص شما شهاب

جهل و تعصب چه میکند ؟

جوابی که بر مندرجات مرقومه آقای شهاب داده اند این بود که گفته اند این مراسم را (آواره) تنظیم کرده و بنام شهاب برای مافرستاده ایست مدرک حضرات که حتی خط را تمیز نمیدهند عجباً آیا فکر نمیکنند که برای آواره این اقدام چه ثمر دارد ؟ و آیا جواب مسائل باید همین باشد که آن را حسن نوشته و حسین نوشته ؟ بلی از بس خودشان باینگونه تقلبات عادت کرده اند و مقالات خود را بنام دیگران تمام کرده و خود در پرده خفا و ریا مستور شده اند مردمان صریح اللحن بکرو و راهم بخود قیاس میکنند .

حکایت حضرات همان حکایت رقص در تاریکی است که هر چه را بهم بافته و در خلوتخانه ها القا بر مردمان بیخبر نموده اند آنرا مدرک معلومات و نفوذ خود میدانند و بمحض اینکه شخص مطلعی بیدان آمد باطاق هفتم گریخته درها می بندند و هر دم بهم تا کید مینمایند که این شخص بر مذاکرات ما و کتب الواح و متعدد المالها و جریان امور ما مطلع نشود و نیز سفنان صحیح را اولاً سعی دارند که در تحت مطالبه شان در نیاید و حتی المقدور میکوشند که بگوش فتیاع نخورد ثانیاً فقط بتکرار اینکه عجب عجب چگونه این را آن شخص نوشته و مطلع شده ! بر گذار مینمایند و اگر کسی است که چندان از او ترس ندارند بهتاکتی و فحاشی قیام مینمایند و هر تهمت و افترائی را بر او جایز میسرند و اگر ترس دارند عذرشان این میشود که ما اگر طرف صحبت شویم و جواب گوئیم امنیت نداریم در حالتیکه بکرات کسانی طرف شده اند که کمال امنیت و اطمینان بایشان داده اند .

در عوض اینکه آن شخص بد گوئی کند ایشان به بد اخلاقی و تمسخر و هو و جنجال قیام کرده و مطلب صحیح را از میان برده اند و بالاخره چون دلیل صحیح و مدرک درستی ندارند و مذمبشان بهزار عیب شرعی و عرفی و عادی آلوده است همیشه این عذر و بهانه را دستاویز کرده مصداق (فرت من قسوره) را در حق خود ظاهر ساخته است .

با وجود این باید در حق این بیچارگان دعا کرد که از این اوها مخلص شوند و از این تعصب نجات یابند و از لجباجت بگذرند و بیش از این وسیله و آلت نفاق نشوند .

يك نکته غريب

در این چند ساله که مرا مخالف خود شناخته اند اولاً اگر بگویم چه

کسان در صدد قتل من برآمده و چند دفعه تا پشت خوانگاه من آمده و نتوانسته اند کاری بسازند البته نه صلاح من است نه آن اشخاص نه اوضاع مملکت لهذا در صدد ذکر آن نیستم ولی همینقدر میگویم که اگر من محفوظ مانده ام برای دو مطلب بوده .

اول اینکه قبل از نشر کشف العیال نگذاشتم بفهمند که فی الحقیقه مخالفت من تاچه اندازه و راجع بچه قسمت ها است و حتی بیعضی مراسلات طفره آمیز سرهای سران را بستم و بعد از نشر کشف العیال چون صدای من بقسمتهای عمده از شرق و غرب رسید و کتاب کشف العیال در تمام اقطار ایران و هند و مصر و حتی اروپا منتشر شد دیگر حضرات نتوانستند نوایای خفیه خود را در حق من انجام دهند و الا کار خود را میکردند و نام آنرا هم مجرّه بها میگذاشتند

ثانیاً پس از اشاعه کتاب کشف العیال نه تنها خسارات مادی بر من وارد کرده اند که قسمت عمده اش در بغداد و بمبئی هنوز در تحت محاکمه است و قسمتی هم در کاشان از محاکمه بیرون آمده بکم وزیادی خاتمه یافته و می یابد و قسمتی نیز اساساً با داشتن مدارک و اسناد ترك كردم زیرا بمحاکمه ارزش نداشته (۱) بعلاوه عمده سعی ایشان این بوده که هر قدر ممکن باشد کتب و الواح و مدارک را از چنگ من بیرون آورند چنانکه يك بسته بزرگ از مراسلات و الواح که تماماً مدارک تاریخی است در مصر در نزد شیخ فرج کرد سپردم و با همه احتیاطی که داشتم زمزمه مخالفتم بگوشش رسید و چهار سال است هر قدر نوشتم بفرست نفرستاده و همچنین مقداری از کتب و الواح و مراسلات من در کاشان است که هنوز بدست نیامده و شاید آخر هم بدون مراجعه بعدلیه بدست نیاید و باز هم همان شخص یا شخصی بعیله و خدعه چند در منزل من وارد شده پس از رفتن او دیدم يك کتاب الواح که آثار بها در آن بود از آن آثار عجیب و غریبی که خیلی مضحك و مسخره است و حضرات همیشه بحفظ آن میکوشند که بدست کسی نیفتد و طبع و نشر نشود آنرا سرقت کرده

۱ - پوشیده نماند که تمام حقوق مادی من در دست بهائیان باسعایت خود شوقی تضییع شد بیکهزار و چند صد جلد کواکب الدریه در مصر نزد محمد تقی اصفهانی و مانند آن در بغداد نزد عبدالرزاق عباس ماند و بهیچ وسیله ممکن نشد که یک جلد از آنها جنساً یا نقداً بمن باز گردد و اگر جلدی سی ریال هم محسوب شود سه هزار نسخه فی نود هزار ریال خسارت بردم .

و بکاشان برده و حتی بعد دانسته شد که ابتدا تصمیم بر تصمیم من داشته و موفق نشده است اکنون از اهل انصاف میپرسم آیا اینها طریقهٔ مذهب است یا امر حق محتاج باینهمه تقلب و تصنع است .

کدام مذهب در دنیا باین وسائل ترویج شده ؟
کدام مذهب است که هر روز عدهٔ بزمفاسد آن آگاه شد از آن کناره کرده باشند و رئیس بدشنام و فحاشی در حقشان قیام کرده باشد ؟ و بجز سوسی و راپرتچیگری کفر و ایمان کسانرا بدست آورده باشد .
از این رفتار بخوبی ثابت میشود که حتی مبادی اخلاقی و اجتماعی که میرزا عباس افندی آقا پیشنهاد کرده دام فریبندگی است اگر نگوییم دستور از جاهای دیگر داشته .

مثلاً گراز که میگوید حب وطن امری موهوم است آیا کسانی که این سخن را تمجید میکنند واقعا در وطن خود نیز این سخن را ترویج مینمایند ؟
خدا میداند اگر در وطن ایشان بکنفر تفوه باین سخن کند و بداند مؤثر میشود دهانش را بهم میدوزند .

آیا کدام مضرت برای ایران بدتر از همین تعلیم است ؟ بلی این حرف برای کسانی که علاقه با استقلال ایران ندارند و میل دارند هر چه زودتر وسائل کامروائی ایشان فراهم شود خوب است ولی برای هر کس که کمتر علاقه باین آب و خاک و آزادی و استقلال و سیادت خود دارد و مایل نباشد که در تحت قیادت دیگران و اسارت و بندگی واقع شود حق دارد که با مذهبی که این تعلیم را میدهد تا آخر بن نفس مقاومت نماید عجباً چگونه است که در هر مملکت از ممالک دنیا اگر قومی یافت شدند که مرامشان مخالف مصلحت مملکت است به دولت و ملت حق داده میشود که بدفع فساد آنان مبادرت کنند و نوبت بمملکت ما که رسید باید هر مزخرفی همینکه در جامهٔ مذهب در آمد آنرا گوش بدهیم ؟

بالعجب افندی در کلماتش میگوید باید تحری حقیقت لازم کرد و بهائیان بهر کس میروند اول سخوت ایشان اینست که در مسائل تحقیق لازم است نه تقلید اما همینکه کسی خواست تحقیق کند در اینکه آیا اساساً امر بهائی مسلک است یا مذهب ؟ آیا رئیس ایشان چرا همه ساله با اروپا سفر میکنند و یک دفعه بهند و افغان و ایران و ترکیه سفر نمیکند ؟
آیا این رئیس که میگوید این دین را فقط برای تربیت ایرانی

آورده‌ام چرا مطالب خود را نیاید بر ملاء در مجامع علماء و وزراء و شاه و کدا بگوید .

اگر میگوید میترسم مربی و معلم روحانی که ترس از جان خود دارد اصلاً خیلی بیجا میکند که دم از این مقامات میزند یا اینکه اگر کسی گفت من باید تحقیق کنم که آیا الواح وصایائی که نسبت به پاس افتدی میدهند از اوست یا آنرا ساخته‌اند اگر ساختگی نیست چرا با گفتار سابق خودش و پدرش مخالف است و کدام دینی است که هنوز تشکیلاتش بیابان نرسیده آنرا نسخ کنند و تشکیل دیگر بدهند و بالاخره هر کس دم از تحقیق از هر مطلبی زد بجای اینکه او را جواب گویند و قانعش کنند شمشیرهای تکفیر کشیده بسرعت برق بهم خبر میدهند که آقای رئیس فرموده‌اند با این شخص ملاقات جایز نیست گوش بسنجان او ندهید که او مرتد و کافر و مفرض و ناقض و پوشده و بطوری در را می‌بندند که دیگر اینجا اصلاً تحقیق حرام میشود گویا تعری حقیقت مقصود همین است که هر مزخرفی که آقا میگویند همه خواه مرکز فساد و خواه معور اصلاح در همه حال گوارای دیگران باشد و چنانکه گفتیم عجالة این کلاه باندازه سر ایرانی نیست و ایرانی باید اگر حیات و استقلال خود را میخواهد در این موضوع خیلی هشیار و بیدار باشد و حتی هوس نکند که به بینم چه میگویند چه که دزد هرگز نخواهد گفت من آمده‌ام کلاهت را بر بایم بلکه همیشه بصورت‌های حق بجانبی و حتی با نغمه امانت و درستی و انتقاد از سرقت و خیانت جلوه خواهد کرد .

سلیمان و حاتم بیک دزد

طرداً الباب خاطر معترم خوانندگان را متذکر میدارد که نگارنده هر چند در کمیته دفاع ملی نبود ولی در سال مهاجرت طوری اتفاق افتاد که شریک گرفتاریها و بلیات مهاجرین گشته مدتی در بغداد و یقوییه در فشار و بزحمت دچار و بمعیت یکنفر کلیمی همدانی و یکنفر کریم خان اسپیران ژاندارمری هر سه بخاک والی افتادیم و قضیه سلیمان و حاتم بیک که در صدد ذکر آن هستم در آنجا واقع شد .

هنگامیکه از خانقین بمندلی رفتیم و آن بیابان بی آب گرم را در مدت دوازده ساعت با قاطرهای چموش عرب پیموده نیم جانی بمندلی رسانده پس از دو روز از مندلی بطرف خاک والی حرکت کردیم سلیمان



عکس آواره با لباس کردی در خاک والی

نامی تفنگدار آمد و بقدری اظهار دلسوزی کرد و خود را فداکار ما قلمداد نمود که ما تعجب کردیم از اخلاق و تمدن او و بالاخره راضی شدیم که او با رفیقش برای حراست ما تا ابتدای عملة والی بیایند و هر قدر خواستیم اجرت ایشان را معلوم کنیم بتعارف بر گذار کردند و در مدت سه شبانه روز که با ما بودند جز صحبت اسلامیت و نماز و صحت عمل و درستی صحبتی در میان نبود.

تا آنکه بخانه خود رسیدند آنگاه اطراف ما را گرفتند و بکاوش اسباب و اشیاء ما پرداختند و هرچه را یافتند که محل توجه و قابل اعتنا بود از نقد و اشیاء نفیسه همه را چپاول کردند فقط يك پتوی کهنه و يك قوری و لباسهای متوسط ما را برای خودمان گذاشته بآدمت تپی ما را بعملة امان الله خان پسر والی روانه کردند تنها چیزی که سبب نجات ما شد این بود که

بآن همه تقدسهائی که سلیمان اظهار داشت باز ما احتیاط و حزم خود را از دست نداده چند لیره ذخیره را که داشتیم بطوری در زیر جامه مخفی کرده بودیم که راه بیان نبردند و همان لیره ها ما را بکرمانشاه رسانید .

بار دیگر هم در عملة امان الله خان نظیر این حکایت واقع شد چه در چادر حاتم بیک نامی بودیم که او آنی از اینگونه تظاهرات از نماز و اظهار دیانت و اخلاق غفلت نمینمود و با اینکه نظیر حالت او را در سلیمان دیده بودیم باز فریب تظاهرات او را خوردیم و در شبیکه خودش پیشنهاد کرد که من چون می بینم شما غریب و بی پناه واقع شده اید دلم بحال شما میسوزد و میل دارم شما را از مواقع خطرناک عبور داده بحدود کرمانشاه برسانم ولی شما بهیچکس ذکر نکنید مبادا خبر به دزدان برسد و از عقب ما بیایند مجبلا شطری از این ترهات بر خواند تا ما را راضی کرد که شبانه با او و برادرش کاظم بیک حرکت کنیم و از راه چرداور و دره مشهور بجهنم دره عبور نماییم .

خلاصه از عملة حرکت کرده یکفرسخ راه را شبانه پیمودم ولی خوش بدبختانه هنگام طلوع آفتاب که بدامنه اسده مصمم پیودن راه گردنه بودیم شخصی بروجردی قاطرداری که اندک سابقه بایکی از رفقا داشت رسید و خانم بیک را میشناخت که سر کرده دزدان است و قبلا هم دیده بود که چهار نفر از بستگان او با اسلحه پشت همان گردنه رفته منتظر مقدم ما شده اند این بود که پس از ملاقات با ما مطلب را تفهیم کرد و ما را از همراهی با حاتم بیک منصرف ساخت و برگشتن بعمله نیز قدری مشکل بود چه که حاتم بیک در همانجایی خواست کار خود را بسازد ولی از اینکه قتل هر پنج شش نفر برایش ممکن نبود و اقلان بروجردی که بر مال رهواری هم سوار بود از چنگ او فرار میکرد و تا عمده هم بیش از یکفرسخ راه نبود این بود که عاقبت تن در داد که برای این یکفرسخ راه که آمده دولیره بگیرد و از مسافرت مابصر فنظر نماید و این شد که برگشتیم و همان بروجردی برای همین راهنمایی که بما کرده بود طرف غضب مادر حاتم بیک شد .

خلاصه چهل روز دیگر در عملة امان الله خان و بعد در عملة خود والی ماندیم و آخر بهمت شهاب الدوله برادر والی که مردی ادب دوست و فهیم است از آن اراضی مهیبه نجات یافته بکرمانشاه رسیدیم .
اما هر وقت حالت سلیمان و حاتم بیک را بنظر آوردم متذکر حال رؤسای

آواره چقدر هتاکی کرد و بی باکی که هر چه را دیده شنیده بود باز گفت و راز رانی هفت. مگر اینکه من میگویم گفتار بهائی برهان نیست و باید از عقلای عالم باز رسید. آنهم عقلای بی طرف از مذهب و سیاست که در اطراف جهان سائرند و بجمال حقیقت ناظر که آیا باید چنین فجایعی را نهضت و چنان فظایعی را باز نگفت تا هر بیچاره بی خبر بدام افتد یا باید برده برداشت تا حقیقت آشکار شود؟ و مردم بترک این اوهام برخورددار گردند گمان میکنم هر عاقلی تصدیق بنماید که اگر امثال جارا الله و خادم الله و اسم الله جمال حقیقت را بیرده مجاملت پوشیده و بخرق حجاب شبهت کوشیده بودند جان چندصد بلکه چند هزار نفر را از فدا شدن در راه این اوهام و خرافات نجات داده بودند چنانکه از آندم که قلم کاشف الحیل بدست آواره آمده تا ایندم دیگر کسی جان نداده و زروسیم نیز کمتر بر سر این اوهام نهاده تا بعدی که شوقی سال گذشته گریه کرده که واردات امری از سالی پنجاه هزار تومان به پنجاه هزار تومان متنازل شده و اینها ضرری است که از کشف الحیل بیمار سیده است. با این حال هر کس هر چه خواهد بگوید و تصور کند ولی آواره جز وجدان خود هیچ امری را پیروی نکند و بغیر از نجات ملک و ملت از این بساط پرفضیحت غرضی ندارد و اینقدر داند که جز مدعی خدائی! هر کس این حرکت میکرد قابل عفو بود. ولی خدا قابل عفو نیست و کفی بالله شهیداً

مجملاً از همین يك قدم مقام جمال قدم معلوم است چه او در کلمات مکنونه فرموده است. (از توتار فرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم برداشت بمالم قدم گذار) ولی هر کس در امر او بیشتر قدم برداشت بمالم عدم نزدیک تر شدنه عالم قدم اکنون قدم دیگر بردار جز از سر قدم رفتن جمال قدم در گذریم!

قدم هیچ قدم

سیر در محکّمات از آثار بایه و بهائیه و در آن پنج عقبه است

عقبه اولی سیر در آثار باب

سید باب که بقول خودشان نقطه اولای کتاب تکوین بایه و رباعی شهدا و احرف بیانیه است در ابتدای کتاب بیانش در مقام توحید میگوید - بسم الله الامنع الاقدس تسبیح و تقدیس بساط عزم مجد سلطانی را الایق که ولم

بزل ولا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل ولا یزال بطلوازلت خود متعالی از ادراک کلشئی بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شئی بحق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شئی بحق شناختن و بلافاصله پس از دو سطر میگوید خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کلشئی تا آنکه یقین کند باینکه اوست اول و آخر و اوست ظاهر و باطن و اوست خالق و رزاق و اوست قادر و عالم و اوست سامع و ناظر و اوست قاهر و قایم و اوست معیی و ممیت و اوست مقتدر و ممتنع و اوست متعالی و مرتفع و اوست که دلالت نکرده و نیکنند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او الخ

آیا لازم است در این کلمات عجیبه توضیحی داده شود و گفته شود هیچ طفل مکتبی با هزار گونه تعدد فارسی را باین درجه مهوع وزشت انشاء نکرده از مقام لفظ و انشاء گذشته هیچ سفیه لایعلم درده سطر چهار پنج تناقض وارد نکرده که بگوید خدا اصلاً آیه معرفت خود را خلق نکرده و کسی او را نشناخته و نمیشناسد و بلافاصله بگوید آیه معرفت او در کلشئی موجود و بالاخره حکم کند بر اولیت و آخریت و رازقیت و سایر صفات او !! این تقریر عیناً بآن میماند که اطفال در مقام مطایبه و قصه خوانی میگویند پدرم تفنگی داشت که لوله نداشت آنرا برد بصحرائی که آه و نداشت و تیری انداخت که گلوله و باروط نداشت خورد بشکم آه وئی که سر و دست و شکم نداشت سپس آنرا بست بترك اسبی که جان و تن نداشت و آورد بغانه ما که اطاق و مطبخ نداشت گذاشت درد یکی که دیواره و ته نداشت آتشی بزیرش افروخت که گرمی نداشت و آورد در سفره که نان نداشت و هر کس از آن میخورد سیری نداشت نفی و اثبات و تناقضات بیان بعینها مانند نفی و اثبات قصه مذکور است.

باری اینست توحیدیه آقای باب که بایان قدیم باد بیروت افکنده می گفتند نقطه اولی چندین کتاب در توحید نوشته !

اکنون بر سر عرفان و استدلالش - الباب الثانی من الواحد الاول ملخص این باب آنکه رجوع محمد و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اول عبادی که بین یدی الله در قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات (باب) او را بکل رسانیدند و خداوند بوعده که فرموده بود در قرآن و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین ایشانرا

اگر گرانید - آیا لازم است این عرفان باقی آقای باب را هم توضیح دهیم؟ خلاصه حرفش اینست که چون خدا در قرآن وعده داده بود که ضعیفای بی نام و نشان را تاج افتخار بر سر نهاده امام و پیشوا سازد اینک در این قیامت که من قیام کرده ام محمد و آل محمد که جزو مستضعفین بودند (۱) و اسم و رسمی نداشتند؛ چونکه دوباره دنیا آمده مأموریت مرا انجام داده این آیات فصیحه مرا بکمال یعنی همه اهل دنیا (۱) رساندند لهذا مستحق گشته بمقام امامت منصوب شدند.

اما استدلالش مضحک تر از عرفانش است که بلافاصله می گوید - وبهمان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است بهمان دلیل رجوع ایشان بدنیا عندالله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که ماعلی الارض از ایشان بشکل آنها عاجز میباشد! آیا شما فهمیدید آقای سید علی محمد باب در این استدلال چه شکری افشانده است؟ شهدالله از بس این کلمات محمل است همه من علی الارض از توضیح محملات آن عاجزند ولی محض اینکه تا آن حد نرسیده باشد که بگویند در هر صورت مقصود عجز بشر است اگرچه از جنبه مهمل گوئی باشد عرض میکنم میفهمیم میخواهد چه بگوید منتهی از بس مزخرف است اگر خودش هم بدنیا بر گردد گمراهی حق از عهده تقریر منظور خود بر نخواهد آمد او میخواهد بگوید دلیل نبوت پیغمبر آیات قرآنی است که کسی مثل آنرا نیاورده اما غافل است از اینکه اوقافیه را باخته در عبارات سابقه خود صاحب رجعت محمدی را یکی از مؤمنین خود شمرده و مقام امامت را از آن بابت در حقش قائل شد که مبلغ آیات او شده و بکمال دنیا رسانده و در اینجا که میخواهد خود را عین محمد و آیات خود را عین قرآن معرفی کند من حیث لایسرها لغزش آورده و از اعتراف سابق خود غفلت کرده و بر شماست که دو باره و سه باره پیش و پس مهملاتش را بخوانید تا بر لغزش او وضاحت فهم ما و حتی عجز خودش از تقریر آن و قدرت ما بر توضیح آن آگاه شده اعتراف کنید که حتی مهمل را نتوانسته است نوعی پیرو راند که همه کس از توضیح و تشریح آن عاجز باشد.

اکنون که این دو جمله را از اول کتابش بیان کردیم برویم یک جمله هم از آخر کتابش بیان نماییم و برویم بسراغ رؤسای دیگر - الباب التاسع من الواحد التاسع فی حرمة صلوة الجماعة الاصلوة الميت فانکم تعتمون ولكن فرادی تقصدون ملخص این باب آنکه از آنجائیکه در جماعت

ثابت است آنکه امام معتمد الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائی که آخر هر ظهوری کل خود را چنین جلوه داده که مظهر اثباتند نه نهی ولی بدء ظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بوده از این جهت که نهی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و بشجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن وراء نفسی که «اون» (۱) الان اظهار ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیه نفس الامریه زیرا که اون «یعنی آن» در آن روز لدون الله بوده که اگر نمی بود نمیشد و آنکه نماز کرده الله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمیشد این است یکی از احکام داودیه که بیاطن شده نه بظاهر (انتهی)

ای گوش عالم بشنو حکم آقای بابرا که باین فلسفه از احکام داودیه اش شمرده و حکم بیاطن فرموده !!! این سید بیچاره مجنون میخواهد این را بگوید که حکم نماز جماعت را برای آن نسخ کردیم که میباید یک نفر بابی پشت سر یک پیش نماز مسلمان نماز بخواند و حتی میگوید اگر خواننده باشد باید نمازش اعاده کند دلیلش اینست که این بابی بسبب اینکه باب را قبول کرده نمازش برای خداست و آن غیر بابی برای آنکه قبول نکرده نمازش برای غیر خداست - آیا نمیشود که همان بابی در آن روز که پشت سر آن آخوند ملا قمعع نماز میخواند برای غیر خدا و محض ریا و حوائج دنیویه باشد ؟ آیا نمیشود که همان آخوند ملا قمعع اصلاً اسم آقای باب را نشنیده باشد تا برسد باینکه بفهمد حق است یا باطل و بالاخره ایمان نیآوردنش بر اثر بیخبری باشد و انگهی اینکه در حال اسلام نمازی خواند و حالا که بابی شده باید اعاده کند آیا کدام نماز را بخواند ؟ اگر نماز اسلام است که آقای باب آنرا منسوخ کرده و نماز نوزده رکعتی بجایش ذکر کرده و اگر نماز باب است که جز اسم چیزی نبوده و آنرا هم آقای بهاء بنه رکعت اقتصار داده بدون اینکه نماز نه رکعتی را هم نشان داده باشد و بالاخره بیک رکعت که شاید از مبتکرات فرزندش میرزا عباس خان افندی باشد منتهی کرده و آن بیک رکعت هم شوقی افندی خودش ترك کرده بلکه اصلاً نمی خواند که ترك کند و اگر ترس نداشت از مریدان ابله آنرا هم تحریم میکرد پس نماز اسلام که منسوخ است نماز باب بهاء نیز مجهول

۱ - در بیان در اغلب عبارات (آن) را (اون) نوشته نمیدانیم چرا ؟

در اینصورت اینهمه شرح برای چیست؟ و این فلسفه بافیها کدام؟ مگر آنکه بگوییم چون نماز جماعت اسلام موجب تجمع ملت و وحدت و اتحاد ایشان میشده و مقصود باب اصالة بانیاية عن المبعث تشتت شمل مسلمین بوده لهذا نماز جماعت را منسوخ کرده و برای اینکه بچه بیدار نشود این فلسفه‌های معوج را بهم بافته و همه را حل بردیانت کرده و این در صورتی است که بابرا از مرض جنون مجرا بدانیم والله اعلم بتعاقب الامور

عقبه ثانیه - آثار الازلیه

ازل که صبح صادق حچم احباب بود و مرآت حاکی از جمال بابدر کتاب خود مینویسد هو الله الحق المستمع السلطان - سپاس بی قیاس و حمد معری از شایبه ریب و رفتار مرذات باریتعالی را سزا است که لم یزل محسوس بحس و حرکت و فنا و زوال و عدم وجود و ظهور و بطون و عرفان و وجدان نبوده و لایزال مجسم شناخته نخواهد شد نظر نموده در شئون انبیاء علیهم الصلوة والسلام که هیچیک دعوی شناختن ذات خداوندی را ننموده كذلك حضرت محمدی گفتار ما عرفناك حق معرفتك جاری فرموده دعوی ادراك ذات الهی فرموده چنانچه نص آیات کریمه و احادیث شریفه بوده نظر بسوره توحید نموده که چگونه جاری شده و نص بوده بر شناختن ذات الهی چه اگر کسی شریک با خداوند بوده (قل هو الله احد) گفته نمیشد و اگر شئون شرعی میبود (اله الصمد) ذکر نمیگردد و اگر تولید میشد و از ذات مقدس او چیزی حادث میگشت (لم یلد ولم یولد) اطلاق نمیشد و اگر با خداوند کسی مقترن و معادل میگشت (ولم یکن له کفو احد) در کلام خداوندی نازل نمیکشت تا میرسد بکلمات روح و ربیعان و خطایر قدس (خطیره القدس) که مریدان میرزا حسینعلی گمان میکنند این کلمات از سماء مثلث بهاء و خلفایش بدعا نازل شده و اکنون میفهمیم که آنها را ازل از کتب اسلامی اقتباس و استعمال کرده بعداً بهاء و عبدالبهاء و شوقی از کلمات او استراق نموده بکاسه لیبی ازلی که اینقدر دشنامش میدهند مفتخر شده اند - قوله هو الحق المستعان هنگام روح و ربیعان و عزو امتنان در مواعج جلیان تجلی الهی است افتده خویش را مستشرق بشوارق قدس الهی نموده ارواح و انفس و اجساد روح خود را بدین میاه احدیت زنده نمایند و از خطایر قدس ربانی ربان شده بمیاه سبعانی شاداب شوند زیرا که جلیان حقیقت از افق لن ترانی طالع و ساطع گردید و تجلیات عظمت از مطالع ان بعرف ولن بوصف

لائح و لاهو گشت! هر ذره روحی پدید آورد و هر شیئی ربیعانی از مواقع تجلیات آشکار گردانید. تا میرسد بعربینهای ذیمی قوالا لمانور تجلی و الامر قد دنی و رجع الی الہ کل واحد و استرجع الیہ ما خلق و ما من الہ الا الہ و الہ الملک و بیده الامر یفعل ما یشاء و هو الحکیم الخبیر - تا آنجا که بشیطن برادر خود بهاء اشاره کرده میگوید ای دوستان دایره فضل و معیان مطالع عدل در این ایام که شاهین در پرواز و عنقای نفس در سوژو گذار است سمندر وار بر گرد آتش عدل گردیده خود را در سبیل محبت و مودت از غیر محبوب معترق سازند چه اگر بدین نار حقیقی مضطرب نشده هر آینه از لقای حقیقت محبوب محبوب خواهند شد اقوال مضریه سبب احتجاب نباشد و اشارات کاذبه مؤتفکه باعث بر ابعاد نگرند چه شیطان رجیم از تلبیس خود از حق محبوب گشت و بخود بینی و غرور جاهلیت از آدم روحانی محتجب گردید و هر آنکه خود بینی در عوالم خود نموده محتجب از مواقع تجلیات الهی گردید - الی آخر ماقال و نیز در توقیعی لاشه انانیتش گرم شده مواعظ سابقه خود را فراموش کرده مثل برادرش بهاء یکدفعه از حضیض نیستی باوج هستی متمایل شده چنین میگوید هو المرهوب المستعان آفتاب حقیقت منوی در افق اوج ازلیت در استطاع و اشراق است و کواکب عز و عظمت حقیقی الهی در فوق سماء رفعت و احدیت در شماع و التیاق (در هر صورت دعوی الوهیت مکنون است چه او بدو ابلق ازل و وحید ملقب بوده است) دنباله این توقیع میکشد بطمن بر بهاء و اتباعش و تشویق تبعه خود در آنجا که میگوید از وساوس شیطانی گذشته و از دسائس ظلمانی رهیده و چون ظلمتبان درودادی ظلمت و حیرت نیست نگردد ذلکم ما یوصیکم به یومئذ انتم فی ایامه تتفکرون الحمد که حضرت باری تقدس و تعالی چون شما مستبصران را در ارض وجود موجود فرموده زشت و زیبا رادرك نموده نور و ظلمت را مشاهده مینمایند ای قضا و امن مثلکم عن رقدہ لعلکم بآیات اللہ بوم العدل لترزقون هر نفس بتاع دانی خود مغرور گشت و از لقای حق محتجب گردید و دور از لحظات قرب ماند چون در ذات او خود بینی و غرور بود از این سبب جلیان الهی در نفس فزانی او (یعنی فانی!) هویدانگشت و فو اذ ذات او رخشان نگردید و ظلمت با او معروف گردید و در حجاب افکیه خود مستعجب گشت و در ظلام موتفکات خود در ابعاد ماند و تجلیات ربانی در نفس و فو اذ او ظاهر نگشت و نفحات سبحانی در ذوات و روح او باهر نگردید (همه اینها

مرادش بهاست) لذلک خداوند عادل دوستان خود را بیدار فرمود و محبان خویش را از ضلالت رهائی بخشود (مرادش مریدان خودش است با پیروان باب که گویا آنها در هدایت بوده و تبعه بهاء در ضلالت و حال آنکه بقول آقای نیکو شیرزرد برادر پلنگ است - و من فرقی که هست بین آن دو برادر صلح و بین این دو برادر جنک است) اکنون اگر بخواهیم اغلاط فارسی و عربی این میرزا را توضیح دهیم همچون اغلاط و لغزشهای کلمات آن میرزا رشته را از دست گرفته يك وادی خواهد افکندهمان که تا جهان باقی است از آن وادی بر نیائیم و مشنوی هفتاد من گذشته هفتصد هزار من کاغذ خواهد شد لذا از لفظ گذشته همین قدر میگوئیم در معنی بقدر خوردلی بین بیان این دو برادر فرق و امتیاز نیست زیرا هر يك دیگری را شیطان و ظلمانی و خود بین و مغرور و کذاب و جعل و خائن و مضر خوانده و تا این حد بنده کلام هر دو را تصدیق دارم و مؤمن بهردو هستم ولی در اینکه هر يك میخواهد ثابت کند که او شیطان است و من رحمن و گویا من از دامن خدا افتاده‌ام و همه حقائق با من است این یکی قابل قبول هیچ آدم با شعوری نبوده و هر دوی آنها در صقع واحدند مگر اینکه انصاف اقتضاء دارد که برخلاف تصور اغنام بهاء بگوئیم ازل نسبتاً با فهمتر و خوش عقیده تر بوده و بقدر بهاء و اولادش خود پسند و متجری بر زمین نبوده و از این رو بر ضوابط خواهی و ایرانیت هم سخنی نگفته و ضروری نژده است

عقبه سوم الواح و آثار بهاء الله

چون بر قدر و مقدار کلمات باب و ازل آگاهی یافتیم اکنون به بینیم بهاء که بیت المقیده این غزل و ضد المقیده آن ازل است چه نغمه سروده و چه هنری آشکار نموده ؟ پس باید دانست که بهاء مادام که پسرانش عباس افندی و محمد علی افندی و ضیاء الله و بدالله بزرگ نشده و مطالبات جدیدی در جرائد و مجلات و کتب نگرده بودند کلماتش عیناً مانند کلمات باب و ازل بلکه بمراتب ادنی و انزل بود و تنها افتخارش در فهم کلمات ایشان و بندگی آستان آنان بود و چنانکه در مواقع کثیره خود را قطره از بحر ذخار ازلت شمرده و آن آثار را امروزه بهائیان معنی میدارند سطره از نظم و نثر عجیب او را در جزء اول و دوم اشاره کردیم و بر مقدار فصاحتش آگاه شدید مثل آنکه - يك غزل بر سه بحر مختلف با ضمن هیچ معنی عرفانی و لطیفه ادبی و صنایع بدیهیه میسروده و هذا جگر بر بیانی را عربی پنداشته

در ضمن وجدیه اش ذکر میکرد یا ماز حتی بدین بی نمکی را ملح کلام می
پنداشت و همه دانند که جگر بریانی بی نمک چه قدر مهون است و گاهی که
شریعت میساخت استعمال گارد و چنگال را جزو احکام کتاب و نهی از ورود
حمام عجم را جزو حدود و جزای نقدی را درز نای قرار میداد و گاهی که قصیده
عربی میسرود از این فارض استقبال کرده مطلع آنرا بدین گونه طالع میساخت
و خود را نزد اهل علم و رسوا میکرد - قوله

اجذبتنی بوارق انوار طلعتہ بظهورها کل الشمس تغفت ! و گاهی
عرفان بافی کرده در لوح رجعتش مینوشت - هر روز که سر از بستر برداشتم
بلائی جدیدی استقبال نمود یکشب سرم در تنور خانه خولی بود و شب
دیگر در دیر راهب نهرانی و روزی در مجلس یزید ! - و بدینگونه ترهات
ترانه مظلومیت میزد و روضه خوانی و تعزیه گردانی جدیدی هوس مینمود
گاهی خدا میشد و گاهی خدائی خود را بمزاح تعبیر کرده از آن بر میگشت
چنانکه در آخرین لوحی که در کتاب مبین طبع شده بخط احمد علی نیریزی
موجود و مشهور است و آن اینست هو الباقی کلام الله یلو انحصر بکلمة لا
تعادلها کتب العالمین انک لا تعزین بما اختصرنا اللوح لان بری فیه کتاب عظیم
هذا لوح اهتزج بملح الله اذا ذقت قم و قل لك الحمد یا اله العالمین لو نمزح
فی السعین لا تعجب لان الاحزان ما اخذتنا فی سبیل ربک ونحن فی سرور
بدیع الخ یعنی کلام خدا اگر منحصر بیک کلمه باشد همه کتابهای عالم با
آن مقابلی نمیکند یعنی کتب و زبر و علوم اولین و آخرین در مقابل کلمه
بهاء قابل ذکر نیست سبحان الله چقدر انسان میتواند یاوه بگوید ؟ در کتاب
اقدسش هم میگوید مع العلوم لانها منعتک عن سلطان المعلوم - یعنی علمها
را رها کن که آنها ترا از سلطان معلوم (بها) منم میکنند . با این بیان
حضرات میگویند ما مخالف علم نیستیم ! بعد از آن در لوح مذکور میگویند
و تو مجزون نباش که ما لوج مختصر فرستادیم زیرا کتاب عظیمی در آن
دیده میشود چنانکه مشهود است تا اینجا متضمن داعیه اصالت است که کلام
خود را کلام خدا خوانده اما بلافاصله این ادعای مشوب بمزاح نموده میگوید -
این لوح با نمک خدائی مخلوط است اگر آنرا چشیدی حید کن . خدا را
اگر مادر زندان با تو مزاح میکنیم تعجب مکن زیرا حزن ما را فرانگرفته
است (در حالتیکه نه در زندان بوده نه راست گفته چه ایامی که بنام مجبوس
در یک همارت ده لتی ساکن بوده بقدری از حزن خود شکایت نموده که

از در مغالطه

بلی احمد سهراب در حیفا گفت که در اواخر اهالی امریکا از بیانات سرکار آقا مسرور نمیشدند و اگر دوسه ماه دیگر آقا در آنجا مانده بودند خیلی بد میشد زیرا در اغلب مسائل جوابهای واهی میدادند که اصلاً مربوط بمطلب نبود ولی ما مغالطه کرده می‌گفتیم این نقص در ترجمه حاصل شده و چقدر خوب بود که خودشان انگلیسی نیدانستند ولی اواخر امریکائیاها بو برده بودند که آقا خودشان اینقدر هم متبحر نیستند و مبلغین و مترجمین ایشان از خودشان پیغمبر ترند. این بود که در آلمان سرینها میرزا علی اکبر رفسنجانی را بر عباس افندی ترجیح داده او را میخواستند برای تشریح و نشر بهائیت نگاهدارند و دامادهای عباس افندی را پورت دادند و او را طلبیده بایران فرستاد و بریده ان خودنوشت که او دیوانه شده کسی را باوراه ندهید

اختتام و اعتذار

بسته اهل بصیرت دانند که ابطال ساخته پرداخته های هشتاد ساله حضرات که با سرمایه ملیونها پول ایران صورت بسته باین مختصر کشف و نشر و تألیف و طبع صورت نخواهد بست و با این بضاعت مزجاة که من بنده بآن موصوفم همه را نتوانم در معرض نمایش گذاشت از ایشرو ناچارم که عباتاً این جلد را هم خاتمه دهم زیرا زمام قلم از دست رفته و بیش از آنچه در نظر بود انجام شده چه بنا بود کتاب ما از صد و پنجاه صفحه تجاوز نکند و اینک خیلی متجاوز شده ولی بقدری مطالب نا گفته باقی مانده است که باز هم ناگزیر از آنم که علاقمندان باین موضوع را بجلد سوم منتظر دارم خاصه با اینکه چهار مرحله را که در نظر داشتیم پیمائیم هنوز به اواخر مرحله سوم آن نرسیده باید ختم کنیم و مرحله چهارم را که مخصوص مقام شوقی افندی و مراتب اخلاقیه ایشان است برای جلد سوم ذخیره نمائیم و اگر چه طرداً للباب در مرحله سوم هم شطری گفته شد ولی حق سخن ادا نشده است و بهلاوه بسی چیزها هم از مراحل سه گانه مذکوره از قلم افتاده است و یا موفق بتألیف و یا گراور سازی باره عکوس و خطوط و مدارك آن نشده ایم فضلا از اینکه درخواست شخص محترمی از اصفهان هم صورت نگرفت که خواستار شده بود شرح زبان اسپرانتو داده شود تا مردم بدانند بهیچوجه مربوط بمذهب بهائی نیست و بهائیاها خود را

به آن بسته اند و اینهم مثل همان اشخاص محترمی است که بدروغ از شرق و غرب بخود نسبت میدهند . و کذا راجع بصلح عمومی و مرام مجمع اتفاق ملل و القای وطنخواهی که بعضی مفید و بعضی مضر خوب و بد بهم آمیخته مبادی خود قرار داده اند و ابدأً مربوط بایشان نبوده و فقط دام و وسیله ریاست است که برای خود اتخاذ کرده اند مجملاً در این مباحث شرح مستوفی باید گفته شود و نیز فلسفه اینکه چرا چند نفر از بی دینهای یهود از یهودیت دست کشیده بعضرات چسبیده و سنک صاحب الزمان اسلام را بیش از خود اسلام بر سینه میزنند خاصه بار ساله هائیکه در جلد اول گفتیم از قلم محترم مطلقاً صادر شده و برای یهود و نصاری خیلی مفید است و نیز در تشکیلات بهائی که محفل روحانی ایشان تقلید از پارلمان و محفل اصلاحشان تقلید از

عدلیه است و بر سر هم خیانت بینی است در سیاست تماماً باید گفته شود ؟
و همچنین راجع باعمال مبلغین و من جمله صدر فریدنی که مبلغ مشهور حضرات بود و دوسیه های اعمالش از بابت دزدیدن و فروختن دختری بفاحشه خانه و کثیر من امثالها در عدلیه موجود است که پس از محکومیت بهشت سال حبس بهائیان او را فرار داده اند و هنوز متکراً در خانهای ایشان در گوشه و کنار زندگی میکند بعد از آنکه میرزا اسحق حقیقی خودش اظهار تنفر از او میکرد راجع بایامی که در منزل او مقیم بوده و بدچشمی می نموده ! و هکذا راجع بسیاست ناظر پدر (روح الله خان معبوس) که ناظر میرزا حسینعلی بود و رفتار بهائیان با او و قضایای بسیاری از آن قبیل که موجب بیداری و آگاهی افراد است از پرده بیرون آید

پس بدیهی است که خوانندگان محترم باید انتظار جمله سومی هم داشته باشند اگر حیات من باقی باشد و الا افکار باید متوجه آثار قلم آقای نیکو گردد تا بعمون الله تعالی گفتیها گفته شود خواه در جامعه مؤثر شود یا نشود
(حافظ و وظیفه تودعا گفتن است و بس)

والله یؤید من یشاء علی ما یشاء و هو بکل شیئی قدير
عکس شوقی و پسران میرزا باقر خان که در چاپهای او ۲ بود با گزارش زیر آن از شرح حمام و غیره ولو بتلویح در ایجا عمداً حذف شد زیرا
موقع آنگونه سخنان گذشته است
(آیتی)

(پایان)

حضور حضرت دانشمند شهیر و فاضل محترم

آقای میرزا عبدالحسینخان آیتی روحفداه

گرچه راجع بعکس اینجانب که مع التاسف در همدان در ضمن عکسهای چند نفر بهائی واقع شده و حضرت تعالی هم بر اثر بی اطلاعی از حال بنده در کشف العیال سوم درج فرموده اید بنده تا درجه در روزنامه شریفه اطلاعات چندی قبل از خود دفاع نموده و مطلب را توضیح داده ولی بس که از این سوء تصادف و بعضی چیزهای دیگر که همه حاکی از بی اطلاعی اهل بها است متأثرم این است که قناعت بدرج مطلب در اطلاعات باختصار نموده تمنی دارم توضیحات ذیل را با عکس ناقابل بنده که لفاً تقدیم میدارم در طی مؤلفات خودتان اعم از کشف العیال یا ننگین یا هر جا صلاح دانستید درج فرمائید شاید این لکه ننگین که دردنیای امروز بعقیده من بزرگترین لکه های علاج ناپذیر است از دامن من بی گناه پاک گردد گرچه حال هم بحمدالله هر کسی مرا میشناسد حتی اغلب از بهائیان یقین دارند که بنده وجهان من الوجوه سزو کاری با این بساط ندارم و بقول یکنفر از مبرزین قوم جزو اعدا محسوب شده و هرگز داخل در قضایای دین سازی یا محفل بازی نبوده ام ولی چون باز ممکن است اشخاصی عکس مراد کشف العیال دیده و شناخته باشند تعجب کنند معمود کاره در اینجایچه میکنند! و بهائیان هم که بدون این مدارک هر کسی را بخود میچسبانند غنیمت دانسته مرا از خودشان معرفی نمایند و اگر برای همین اشتباه کاری یکنفر در شبهه بیفتد و بتصور اینکه بسیار کسان در این بساطند فریب خورده بهائی شود بعقیده بنده گناه بسیار بزرگی است که هیچ چیز آنرا جبران نمیکند لذا بشرح قضیه میپردازم.

پوشیده نیست که از دیر گاهان خط مشی بهائیان در این مملکت بین يك مشت توده بی اطلاع بدبخت این بوده است که هر کجا یکی را ببینند که همین قدر نخواهد کسی از او رنجش پیدا نماید فوراً اطراف او را احاطه کرده بزور مهمانی و دعوت به جشنهای اعیاد و مجامع خاصه مجلس عروسی و غیره او را داخل حوزه ها کرده احياناً اگر خدای وحشت نداشته باشند يك وقت هم دور او را گرفته عکس بر میدارند و از آن بعد دیگر کار آن بیچاره ساخته که عکس او را در میان آنها برهان بهائیت او میشود و دست بدست میگردانند و شاید بخارج هم فرستاده در همه جا او را از خودشان معرفی نمایند و این رویه عمومی این حضرات است تا چه رسد باینکه آن شخص نظامی

وصاحب منصب هم باشد و این قضیه اگر در همدان هم باشد و چند نفر کلیمی بهائی عامل و حامل قضایا باشند ماده غلیظ تر شده و بالاخره آن نظامی یا غیر نظامی که همین قدر نخواست است حرفهای مفت ایشان را توضیح دهد و رنجشی بدلهایشان وارد سازد از حسن اخلاقش سوء استفاده کرده او را از بین خویش و بیگانه رسوا و پیروی مذهب ناحق خود متهم میسازند.

اینجانب در طی یکی از مأموریتهای دولتی در بدو شباب جوانی که تازه پابسن بیست گذارده بودم وارد همدان شده یکی از دوستان محترم من که آن روز نظامی بود فعلا سمت سرپرستی نسبت به بنده دارد و البته حضرت عالی هم خوب ایشانرا میشناسید و مطلع هستید تاچه درجه دارای روح پاکی هستند (۱) و بنده به جهاتی از ذکر اشم معترمشان خودداری میکنم و تنها تأثیری که همیشه در زندگانی خود دارم اینست که این شخص محترم با آن همه صفات نیکو و پسندیده و معامد اخلاقی که در وجود معظمشان سراغ دارم چرا هنوز دست از این حضرات نکشیده و کم یابیش اظهار موافقت با مذهب لاطایلشان میفرمایند و چه باعث گردیده که هنوز منویات و مشاهدات خود را ظاهر نمیسازند ولی امیدوارم این روح باحقیقت هم طولی نکشد شانه از زیر بار این موهومات بی مغز خالی کرده و بوسیله این اقدام مردانه بخود روح بسی چون من را شاد و از این تأثرات کنونی رهائی دهند باری پر از مطلب خارج شدیم این سرور محترم داخل مجامع بهائیان همدان (که شاید در حدود سیصد نفر که قسمت اعظم آنها هم کلیمی بوده و بهائی مسلمان خیلی کم دارد) شده و معزی الیه وسیله شدند بنده و یکی دو نفر دیگر از دوستان با بعضی از آن احباب کم کم آشنائی یافته و ما را دعوت بضيافت عروسی و غیره نمودند تعجب بنده از این بود که بهائی آنها هم بهائی کلیمی بقدری مادی و صرفه جو است که با اولاد خود هم بدون نتیجه و صرفه نان نمیدهد حالا چه شده که هر شب دعوت است هر روز مهمانی است هر دم عروسی است ولی این تعجب من وقتی مرتفع شد که در ضمن ضیافتهای ساده کم کم سرو کله آقای مبلغ پیدا شد و صحبتهایی که سالها مشق و پرا تیک شده تحت عنوانات خیلی لوس و بی مزه و کلمات مملو از چاپلوسی که آخر کار اغلب به قربان و تصدق هم کشیده و باعجز و ناله استزحام مینمایند انصاف میخواهند و این

(۱) گویا مقصود آقای حبیب الله خان مدیر باشد که در کشف الحیل

نوشتیم میگویند از بهائیت برگشته و العلم عند الله (مؤلف)

بیانات را وسیله فریب مردم بی اطلاع از وضعیت آنها و بی گناه قرابه می دهند. بیان آمد لذا چند جلسه بسکوت ما واستنتاج حضرات بر گذار شد گرچه باز هم مابارفا مخصوصاً یکی از آن دوستان که ایشان هم نظامی و خیلی شوخ و مزاح هستند حرفهایی میزدیم که اگر کنایه فهم بودند باید دانسته باشند که محمود کاوه و دوستانش پایند این ترهات که نه لفظ دارد و نه معنی نمی شود ولی افسوس که آنها فقط از عدم مجادله و حسن اخلاق آشنایان خود استفاده میکنند تا اینکه بکروز در موقعیکه با حضرات در یکی از باغهای خارج شهر همدان بتفریح و تعیش رفته بودیم در ضمن صحبت یکی از آنها اظهار داشت محمود کاوه هم که بعمدالله تصدیق نموده و از احباب شده است و بالاخره معلوم شد که ما تصدیق کرده ایم ولی همه جا خبر بود غیر از خانه عروس - بسیار خوب ناچاراً حالا که احباب شده ایم گوش بلاطائلات حضرات میدهیم و همه را زیر سبیلی در میزنیم دستورات است که هر روز از لجنه ها و معقل روحانی میرسد با مطالب کوچکتر از خود و مراسمات یا مفردات به ترکیب و عبارات خنده آور و یک وقت هم دیدم بمن اظهار میکنند شما دارای شخصیت رای هستید که ممکن است به عضویت معقل روحانی انتخاب شوید که بعمدالله باین افتخار نائل نشدم و بهر قسمی بود این یکی را از خود دور کردم در هر حال از آن بیهود رسماً ما بهائی شدیم ولی همان بهائی که خودمان هم نمیدانیم که باچه دلیل و چرا بهائی شده ایم در این دو مسئله میل ندارم بیان کنم یکی اگر کمک های مادی و معنوی که باین حضرات داده شده باشد و دیگر اگر زشت کاری بهائی که دیده شده باشد که باتمام وعادی حتی نظیر آن در هیچ قوم و مسلمانکی دیده و شنیده نشده چه هر گاه بنده اهل آنگونه مذاکرات بودم شاید راجع بقضایای همان یک شهر ممکن بود صفحات کتبی مانند سه جلد کشف العیال حضرت تعالی را اشغال نمایم ولی این از رویه من برون است مگر این کلمه را که نمیتوانم نا گفته بگذارم که بهائیت و تصدیقی که اینطور بر اثر اغفال و عنوانهای غیر مستقیم ضیافت عروسی و امثالها برای ما حاصل شده بهیچ قسم دست از گریبان ما بر نمیداشت حتی در همین اواخر که بهر خصی ما ز ندران رفته بودم باز آقایان دست از من بی گناه نکشید بوسیله مراسله رسمی معقل روحانی بابل بنده را برای استقبال فلان میسس آمریکاییه دعوت نموده بودند و هرچه اظهار میکردم دست از من بردارید در مقابل اظهار میشد تو فعلاً در حال امتحانی زنیار که کتب آواره در تو

تأثیر خودش را هم نموده باشد در صورتیکه بذات احدیت قسم است هنوز کشف الحیل منتشر نشده بود که دامن خود را از چنگ این حضرات دین سازان قرن بیستم خلاص کرده بودم ولی سخن در اینجا است که آیا کسی مانند بنده که قبل از اینکه زیاد آلوده شده باشد خود را از معاشرت حضرات دور دازد آیا ایشان دست بر میدارند؟ آیا او را بزبان و کردار خود نمی آزارند؟ جواب این مسئله با کسانی است که مبتلا شده اند و الا اشخاص بی خبر چه می دانند که این مردم خوش اخلاق که برای تصفیه اخلاق بشر آمده اند و مذهب اخلاقی و صلح و سلامت را آورده اند !!! با کسیکه همین قدر نخواست است مهملات آنها را گوش بدهد و در قرن طلایی امروزه زیر بار عبارات تنه من عزیزم های حضرات برود و رؤسای آنها را بکنفر آدم عادی آنها خیلی معیبل تشغیب بدهد چه معاملاتی در حق او خواهند کرد برآستی وقتی که من کشف الحیل را در معمره خواندم الفاظ رکیکه بهائیان را که در حق حضرت عالی استعمال مینمایند و نسبت های لاطائفی که میدهند جواب سه جلد کتاب را که تمام مندرجاتش متکی بالواج و کتب خودشان است بهمان نسبت ها حرفها و دشنامها تمام میکردند اگر هزار کلمه از آن سخنان را رد میکردم گاهی يك کلمه اش ممکن بود مورد احتمال من بشود و بگویم شاید راست باشد و شاید حضرت عالی و آقای نیکو کدورت هایی یافته اید که بغرق استار پرداخته و اسرار و اعلانی ساخته اید ولی همینکه دیدیم در حق خودم این قدر عصبی و غضبی شده اند و بهمین گناهی که من تبلیغات آنها را اهمیت نداده بصرف همین گناه حرفی نبود که نزنند و نسبت هایی نبود که ندهند آنوقت دانستم که بهائیان متعصب ترین افراد بشرند که چون غبار تعصب بچشمان آنها را فرا گیرد دیگر هیچ نمی بینند نه خدمات سابقه کسی را منظور دارند نه سکوت او را در مقابل اطلاعش که بر عقاید و اعمال ناهنجارشان پیدا کرده غنیمت میدانند و بالاخره ملاک و مدرک خوبی و بدی در نظر ایشان همین میشود که کسی بهائی باشد یا نباشد یعنی اگر کسی مروج افکار غلط ایشان شد و لو بداند باطناً خودش عقیده ندارد تمام محسناتی که در دنیا هست حتی خصایص انبیاء را در باره اش قائل میشوند و اگر غیر از این شد تمام بدی ها را در حقش بدون دلیل قائل خواهند شد سبحان الله الان که مشغول تحریر این سطور هستم بکنفر از درب اطلاق وارد شد پس از معرفی خود چون اسم پدر ایشان سوال شد جواب دادند میرزا طراز الله خان مقیم فلسطین میباشد اسم میرزا

طراز الله خیلی عجیب به نظر من آمد حدس زدم شاید ایشان هم خدای نخواستہ از اغنام هستند چون این موضوع بنظر بنده خیلی مهم رسید که آیا ظنی که بایشان برده ام صحیح است یاخیر ناچار بانهایت ادب سؤال کردم گویا آقای فامیلا از احباب باشند بایک آه و تأثیری جواب دادند بله ما احباب بودیم جد



عکس حضرت آقای آقامیرزا محمودخان کاوه از اعضاء محترم وزارت جلیله جنگ دام اقباله العالی

بزرگوار من در اثر بابی بودن مدت ۸۰ سال وطن مالوف خود را ترک کرده با حالت پریشانی دنیال بهاءالله رفت ولی افسوس که آن شخص محترم اغفال شد و زندگانی تنگین برای ماتپیه نمود بدون مقدمه مثل اینکه مترصد بود از ایشان سوالات شود شروع کرد با کشیدن آه های طولانی درد دل خونین خود را اظهار کردن و فرمودند بعمدالله مادیکر بهائیم نیستیم و با آنها هم رابطه نداریم بیچاره ها بهائیان محیط تر کیه اخیراً چقدر مورد تنفر واقع شده. اما در مقابل شوقی افندی در حیفامشغول چه کارهائیمت با خدمتکارها... چون موقع برای این صحبتها مناسب نبود بقیه فرمایشات خودشانرا به

وقت دیگری موکول نمودند اسم این شخص محترم آقای انورورود فرزند جناب آقای میرزا طراز الله از نواده مرحوم میرزا محمود که سالها است در فلسطین اقامت و خود ایشان هم اخیراً از آن حدود بوطن مالوف معاودت کرده اند یاری خیلی مزاحم اوقات گرانبهای محترم شده ام اگر بخواهم تمام مشاهدات خود را عرض کنم شاید بقدر کشف الحیل و فلسفه بنده هم بتوانم حقایق را روی کاغذ بیاورم ولی بهمین اختصار اکتفا نموده و برای آخرین مرتبه و عرضه میدارم این جانب بهائی نبوده و نیستم و عکس که در یکی از صفحات کشف الحیل سوم در ضمن عکسهای بهائیان همدان که اغلبشان هم یا مرده و یا برگشته اند واقع شده بهائیه همان معاشرتهای ساده بوده و بس پس از آگاهی کامل دامن برچیده ام و بهائیان هم از من خشمناک شده اند و بقدری از زبان و دستا نشان بین لطمه روحی وارد شده که با همه بی طرفی و قتیکه جلد اول کشف الحیل را در مهمانخانه (ریور) محرمه زیارت کردم مانند آب خنکی بود که برچگر تشنه برسد و تصدیق دارم که این کتاب بقدری خدمت به آزادی بشر کرده که هزاران باعاطفه باید در همین منت حضرت تعالی باشد

محمود کاوه

از تبریز بتهران

حضور آقای آقامیرزا عبدالحسین خان آیتی دام اقباله العالی

مشرف گردید

گرچه کتابهای کشف الحیل جناب تعالی کار را تمام کرده و حقایق گفتنی را برای بینداری ملت ایران بلکه آگاهی عالم انسان تا آنجا که ممکن بوده است توضیح داده و اگر گوش شنوایی باشد مندرجات آن کتب کافی است که دیگر احتیاطی دامنگیر کسی نشود و بسبب معاشرت با بهائیان خود و ملت و مملکت خود را تنگین نسازد ولی نظر باینکه در گفتار هر کسی اثریست که ممکن است مزید بر بصارت شود و اینجانب هم اطلاعاتی دارد که برای تأیید مندرجات کشف الحیل لازم میدانم بگوش هموطنان عزیز خود برساند و با اینکه ده سال است که دامن خود را از این بساط برچیده ام و قصد داشتم که دیده و شنیده های خود را فراموش کنم ولی اخیراً ملاحظه نمودم که ممکن است سکوت مطلعین باز اسباب تزلزل خاطر بی اطلاعان شود و همان قسم که بهائیان در باره مؤلفین کتب کشف الحیل و فلسفه نیکو

و ایضا بشن و لئز و تلویح و تصریح تهمت و افتراء زده و بغرض رانی حمل کرده اند مردم بی خبر هم ولو اندکی باشد باور نمایند و یا اقلاً باغراق گوئی و اجحاف بومی آن آقایان حمل کنند لذا وظیفه و تکلیف خود را بر این دانستم که با قلم ناتوان خود اندکی از اطلاعات و مرئیات و مستودعات خویش را برشته تحریر در آورده از خودتان استدعا کنم که در هر يك از مؤلفات خویش (کشف العیال ، نمکدان ، و یا هر کتاب دیگر که صلاح بدانید) درج نمایند و بالعکس ناقابل بنده منتشر فرمائید زیرا عقیده مندم که هر کس روزی چند در بساط بهائی بوده و فی الحقیقه بر غلط کاریها و مفاسد اخلاقی و خیانتهای ایشان آگهی یافته بیطرفانه بکنار رفتنش خیانتی است بیجا و البته باید تا هر جا برایش ممکن و مقدور است قلم فرسایی نماید و دری از انتباه بر روی مردم بگشاید تا دیگران مانند ما و شما و جمعی دیگر چند سال از عمرشان تلف نشود و بعلاوه وجودشان ولو سیاهی لشکر باشد موجب رونق بازار بهائیان و گمراهی مردم بی گناه نگردد زیرا مردم بصیر ندارند گاهی یکنفر با يك لوح و نوشته و يك سلسله الفاظ بی حقیقت و با نظاهرات محبت آمیز خادعانه این طایفه مواجه و کم کم مبتلا میشود و اگر خیلی ذکی و فطن باشد و عاطفه و وجدانش هم در سایه بی علاقه گیهای این قوم گشته نشد باشد پس از سالها میفهمد از حرفهای بی حقیقتی چند پیروی کرده که يك کلمه آن در اهل بها از رئیس تا مرئوس مورد عقیده و عمل نبوده و همه را برای اغفال و فریب مردم بروی کاغذ آورده و با بر زبان جاری کرده اند و آنوقت باید سالها زحمت بکشد تا خود را از آن قوم پر لوم نجات دهد و هر گاه بی وجدان باشد پس از آگاهی بر این امور يك آدمی میشود خائن و دروغگو و بی شرم و عاطفه بطوریکه از هیچ خیانتی انفرادی و اجتماعی باك ندارد و هر چه بیشتر بر دروغ رؤسای بهائی و اعضای معافل و لجان آگاه میشود بیشتر تعدد بر دروغ و تصنع مینماید و بیشتر بر اضلال مردم میکوشد . پس برای اینکه اقلاً مردمی که بکلی فاسد نشده اند از مضرات معاشرت و تبلیغات بهائیان آگاه شوند لازم است هر کس محرم این بساط بوده یا همین قدر معاشرتی نموده و چیزی فهمیده دانسته های خود را باهل وطن خویش قلماً و لساناً بفهماند و اینست که بنده یقین دارم جناب عالی بر اثر این شهامتی که فرمودید و پرده این اوهام را دریده قدم در میدان مبارزت نهادید و امری که در مدت هشتاد سال حتی از

صدها بهائی برگشته که همه مانند سرکار مطلع شده و منزجر بودند بروز کرده در موقعی قلم بدست گرفتید که یکنفر معین و نصیر نداشتید بالاخره بر اثر چنین اقدامات نیرومندان و شجاعت ادبی مقامی را نزد حق و خلق احراز نموده اید که بیان آن از عهدۀ امثال من خارج و قلم از شرمش قاصر است و اگرچه تمام افراد ملت ایران قدر حضرت تعالی را میدانند ولی امثال بنده که در این بساط بوده و آگاهی کامل یافته ایم بیشتر از دیگران میدانیم که این بساط چه بساط نیرنگی است و با آن همه تعصبات جاهلانه بهائیهما شما چه کار بزرگی کردید و چه مقام مهمی را احراز فرمودید حالا بهائیان راضی نیستند البته باید راضی نباشند چه آنها که غرق این دریای اوهام شده اند بقسمی که عشرت و عیش ایشان و منافع مضارشان بدین بساط پیوسته و بعضی از آنها حتی مایل بخروج از این بساط هستند ولی مقتضیات فامیلی پاهوهای نفسانی مانیشان است از این که اقلاً خود را بیطرف سازند البته آنها هر گونه خصومتی با حضرت تعالی اولاً و شدیداً خواهند ورزید و با آقایان نیکو و اقتصاداناً و خفیفاً و با امثال بنده و آقای صبحی در رتبه سوم اقسام عداوتها مینمایند ولی آیا فقط برای خصومت ایشان باید انسان از حقگویی دست بردارد؟ لا والله بلکه باید گفت تا موقعی که مؤثر افتد و مملکت در بین صدها مفاسدی که بدان دچار است از این یکی اقلاً نجات یابد و بیش از این موجبات خسارت مادی و معنوی ملت را فراهم نسازد و حمد خدا را که این مقصد در خطه آذربایجان تا حدی انجام گرفته و در این سنین اخیره بطوری بساط بهائیت رو بانحطاط رفته که بیش از نصف خود یاروز کارشان برگشته و نصف دیگر هم علاقه قلبی را تا درجه بریده اند مگر دو سه خانواده که از بس ساده یا در دام افتاده اند باز گشتشان امری معال یا مشکل بنظر میرسد و گرنه ده خانواده بهائی در تبریز امروزه موجود نیست و هده من بر کة البراکة .

اکنون شرح قضیه اینجان

در ایام طفولیت که بمدرسه میرفتم نوکر پیرمردی داشتیم که در بیرونی منزل مامسکن داشت و سرأ بهائی بود ولی فوق العاده از ما مخفی میداشت من بر حسب عادت طفولیت باو میگفتم قصه برایم بگو او هم بعضی قصص و افسانهها میگفت تا آنکه قدری مرا میزیافت کم کم بنای تبلیغ مرا گذاشته در لفافه افسانه بعضی چیزها از بابت و بهائیت بمن میگفت و اصرار داشت که

این صحبتها را بروز مده متدرجاً با صحبتهای او از راست و دروغ انس گرفتیم و چون بعد بلوغ رسیدم شروع کردم بتحقیق و تعمق و کنجکاوی و چون ماده مرا مستعد یافت جداً باضلال و گمراهی من پرداخت و یکمشت عکس و الواح و کتب از رفقایش گرفته بمن داد و من بالطبع از این حرفهای تازه نشاطی یافته مایل شدم که بخوبی از مبادی و امورشان اطلاع یابم لذا مرا بمعقل برد و نخستین معفلی که دیدم در منزل میرزا حیدرعلی اسکونی بود که مبلغ اعظم حضرات بود و امروز بسزای عمل خود رسیده در کمال فلاکت و پستی است و این هم دلیل است بر اینکه شایعات بین مردم که بهائیان از مروجین خود دستیگری مینمایند دروغ و بی حقیقت است و خودشان این گونه حرفهای بی حقیقت را انتشار میدهند تا مردم بطمع افتاده بدیشان بگردند و حال آنکه هر کس چندی در میانشان ماند میفهمد که اصلاً این بساط را برای گوش بزی و کلاه برداری گسترده اند و داریم دستشان دراز است و با سامی مختلفه پول از مردم میگیرند خلاصه بر حسب سادگی ذهن و بی خبری از اخبار و آثار اسلامی تزلزلی برای من حاصل شد و هنوز کاملاً بهائی نشده بود که راپرت مزابعباس افندی دادند و فوری لوحی بنام من فرستاده تعریف و تمجید زیادی از من کرده بود که با وجود بی حقیقتی بمقاد اینک گفته اند (خوش آمد هر که را گفتی خوش آمد) مرا خوش آمد و متدرجاً مرا بعضی از ملحق ساخت و همان قسم که عادت ایشان است که هر تازه وارد را بتشویق و تمجید بیحد بر سر خدمت و تبلیغ و شعر و نشر و گفتن و نوشتن و امیدارند مرا بترویج واداشتن و چندی نگذشت که تخصیلات من هم تمام شده و طبعی داشتم و اشعار عربی و فارسی میسرودم و حتی قصیده عربی ~~عربی~~ حاجی امین برای عباس افندی فرستاد و باز لوحی برایم فرستاد و فون آماده از من تمجید نمود. اما از آنجا که خداوند متعال هر شخص بی گناه را که متعمد بر گمراه شدن و گمراه کردن نباشد بالاخره دستگیریش مفرماید پس از محرم شدن در بساط بهائیان و آگاهی بر همه کتب و الواحشان راه بیداری و آگاهییم باز شد از طرفی مبلغ مرد و از طرفی احاطه و اطلاع بر اصول و اساس و فلسفه و مبادی اسلامی بیشتر شد و از طرفی آگاهییم بر اسرار و اعمال خفیه این طایفه روبه ازدیاد بود و از جهتی تناقض و تبانی که هر روز در نوشتجات عبدالبهاء عباس بظهور می پیوست مزید بیداری من میشد زیرا در هر سال و ماه و هفته يك بی حقیقتی از گفته های او بر من واضح میگشت که چون بعضی از آنها در

کشف العیال درج است و خود شما بهتر از من میدانید بتکرار آنها نمیپردازیم (مانند قضیه محمد علی شاه قاجار که افندی وعده نصرت باوداده حتی او را منصوص اقدس خوانده بود و مانند داخل نشدن آمریکا در جنگ که افندی وعده داده بود و مانند رفتن خودش بعشق آباد که بوعده غیر مکذوب مؤکد کرده بود و مانند خیری که بر مصداق گفته دانیال نبی در سیصد و پنجاه قمری داده بود و هکذا صدها لوح خصوصاً که احمد و محمود و تقی و تقی را باموری چند وعده داده بود که حتی اغلب آنها هم امور عادی بود و اگر واقع میشد امر خارق العاده نبود که دلیل برجیزی باشد معیناً تمام آنها مخالف و عودا و شد و بعلاوه بسی چیزها در الواح اوردیده شد که همه دلیل بر جهل و بی علمی افندی حتی از تاریخ و مسائل عادی بود) خلاصه این امور هم مزید بر بصیرت من شد و در همان سال ۱۳۴۰ هجری که عباس افندی وفات یافت و بقیه دروغهای او نیز مبرهن گشت پیش از نشر کشف العیال این بنده موفق بر عدول و رجوع بعالم اسلامی گشته دامن از ایشان دور داشت و اینک ده سال است که بکلی از ایشان دورم و مراوده را بکلی قطع کردم اما این یکی را عرض نکردم که بنده درین بهائیان بلقب ملازاده معروف شدم در حالتیکه این لقب من نبوده و نیست و در هیچ جامعه هم بدین لقب مشهور نبوده و نیستم فقط تفوه باینها بدین لقب برای آن بود که چون و ابداً ما جدم از علماء تبریز اند لذا حضرات مرا ملازاده میگفتند که در بین یار و اغیار و انبیا نمایند که از خاندان علماء یکی بایشان گرویده و این عادتشان است که از طرفی با علماء نهایت خصومت را دارند و همه از صغیر و کبیر دشنام میدهند بلکه بالا تر از علماء هم . . . ولی از طرفی برای تهدیش ذهن عوام همان قسم که ظاهراً اسامی ائمه را با احترام در الواح و کتب نمود ذکر کرده در خلوت برخلاف آن میگویند در حق علماء هم همان قسم باطناً بدین و بدگو و ظاهراً هر کسی نسبتی بعاندان علم دارد او را بخود منسوب میدارند و بدان افتخار مینمایند حتی رئیسشان افندی در مقاله خودش که به مقاله سیاح شهرت داده دلیل حقیقت باب و بهارا این قرار میدهد که چند صد نفر از علمای عصر باو ایمان آورده اند. حالا این حرف هم راست است یا دروغ و آن چند نفر که او بمبالغه چند صد نفر قلمداد کرده نیمچه ملا بوده اند یا از علماء مطلبی دیگر است که از موضوع ما خارج است .

خلاصه اینکه بنده بملازاده مشهور نبوده ام و حتی جناب عالی هم در

کشف الحیل که ذکر مرا مختصراً نگاشته و بدین لقب ملازاده یاد کرده‌اید
بر اثر شایعات بهائیان و مسموعات از ایشان بوده‌است والا در تبریز هر کس
مرا می‌شناسد با اسم خودم (مرتضی خان فائزی) می‌شناسند حال برویم بر سر
اعمال و افعال زشت و اقوال و گفتار ناهنجاری که در مدت ده سال از اوقات
معاشرت خود با بهائیان دیده و شنیده‌ام خدا شاهد است بقدری آنها زیاد
است که اگر بخواهم هر چه را در نظرم مانده است بنویسم چند جلد کشف
الحیل را مدول می‌سازد و البته ذکر تمام آنها غیر مقدور است و بملاوه بعضی
از آنها را بهیچ عنوان و تحت هیچ لفافه نمیتوان نوشت لذا فقط برای نمونه
یکی از قضایا را عرض میکنم که همین قدر مسطوره از اخلاق و اعمال بهائیان
بدست آمده باشد و عقلا تصدیق کنند که دوری از چنین قومی لازم بوده و
من گناهکار و بی‌وفای و حق‌ناشناس نبوده‌ام که پس از ملاحظه و اصفا صدها
از این قبیل دامن را از ایشان دور داشته‌ام. تقریباً سن من به بیست و پنج یا
بیشتر رسیده بود که رسماً از مروجین بهائیت و معرّم محافل و اسرار
ایشان شدم اولاً در مدتی که بمحفل خصوصی و عمومی ایشان میرفتم و مرا
کاملاً از خود دانسته کمتر چیزی از بنده مکتوم میداشتند بجز نفاق و تقارو
کدورت و بی‌مهری و تقلب و کلاه برداری چیزی از ایشان ندیدم و هر چه
میخواستم يك مجلس بدون کدورت و نفاق و حرفهای مزخرف بزکندار شود
و بقیده خودم روحانیتی که حضرات و رئیسشان بدان تظاهر مینمودند مشاهده
کنم ممکن نمیشد همیشه بر سر امور عادی و مادی باهم در کشاکش بودند و
یکدیگر را تقبیح مینمودند در صورتی که تقبیح کننده نیز از سنخ خودشان
بود و اغلب تقبیحی که میشد سرأ بر سر این بود که چرا تقی خیانت کرده و
یا عشرت نموده و قی که مقبح بود از آن محروم مانده ثانیاً یکی چند واقعه
رخ داده که هر بیننده از ایشان متنفر میشد و هر يك از آنها از دیگری قبیح
تر بود از آن جمله .

محمد آقانا می بود شانزده هفده ساله بزبانی مشهور یکوقت این محمد
آقا مفقود شد و مادرش تا مدتی تلاش میکرد که او را پیدا کند تا آنکه خبر
رسید که با استاد غنی بطهران رفته . استاد غنی پیرمردی بود شصت بلکه
هفتاد ساله و او یکی از بهائیان مخلص بود که ثانی برایش نبود محمد آقا
هم بهائی جوانی بود که محل رجوع خدمات امریه بود و گویا مادرش
چندان توجهی بامر بهائی نداشت . یکروز شنیدم استاد غنی از طهران آمده

پس از چند روز رفته بمسافر خانه بهائیان دیدم مجلسی است مرکب از مبلغین و مروجین و اعضای محفل و منجمله میرزا حیدرعلی اسکوتی حاضر است و استاد غنی هم در وسط مجلس نشسته محمد آقا هم در صف ثقال قرار گرفته ولی از سیمای همه آثار برودت و خمودتی ظاهر است پس از نشستن و تعارف دیدم محمد آقا شروع بصحبت کرده بی مقدمه رو باستاد غنی کرده گفت ای پیره گفتار بد رفتار با توجه کرده بودم که مرا فریب داده از نادرم جدا کرده بوعده و نوید هائی که یکی از آنها حقیقت نداشت بطهران بردی و چند مرتبه اظهار مطلبی کردی که من اهلش نبودم تا فلان شب که مرا مجبور کرده بزور بامن عمل قبیح کردی و از عمل ناشایسته خود که من بدان عادی نبودم مریضم ساختی و بلا وجود مرض دست از من بر نمیداشتی تا بالاخره از توفراو کرده بیچاره زحمت و مشقت و خواری و ذلب بتبریز آمدم اما استاد غنی تا آخر جز سکوت جوابی نداشت و بالاخره عوض اینکه محفلین او را از جمع خود خارج سازند محمد آقا را تهدید کردند که باید از تکرار این حرف پرهیزی که ضروری بامر نرسد!

باری برای نمونه همین يك قضیه بس است و بقیه را بانصاف اهل نظر میگذارم که آیا صاحبان چنین اعمال چگونه میگویند ما برای تهذیب اخلاق آمدیم و حال آنکه از هر شخص متقی پرهیز دارند و بهر فاسقی آمیزش؟ زیاده تصدیع نمیدهد هر ترضی خان فائزی عضو دفتر شیر و خورشید سرخ



عکس آقای مرتضی خان فائزی

پایان سخن

پوشیده نماند که مقالات بسیاری از بهائیان برگشته و یا معاشرین با اطلاع و محارم اسرار ایشان باینجانب رسیده که همه محض تأیید کشف الحیل و باصرف برای خدمت بجامعه و ابراز وجدانیات درج آنها را خواستار شده اند ولی افسوس که قوای مادی و معنوی کفاف نداده معاونی هم که دیده میشود لذلنا چاره‌ایم که همه را مسکوت گذاریم ولی اگر توفیق رفیق شد بعضی را در نیکدان درج خواهیم کرد بعون الله تعالی .

(ع. آیتی)

www.KetabFarsi.com